



خواندنها

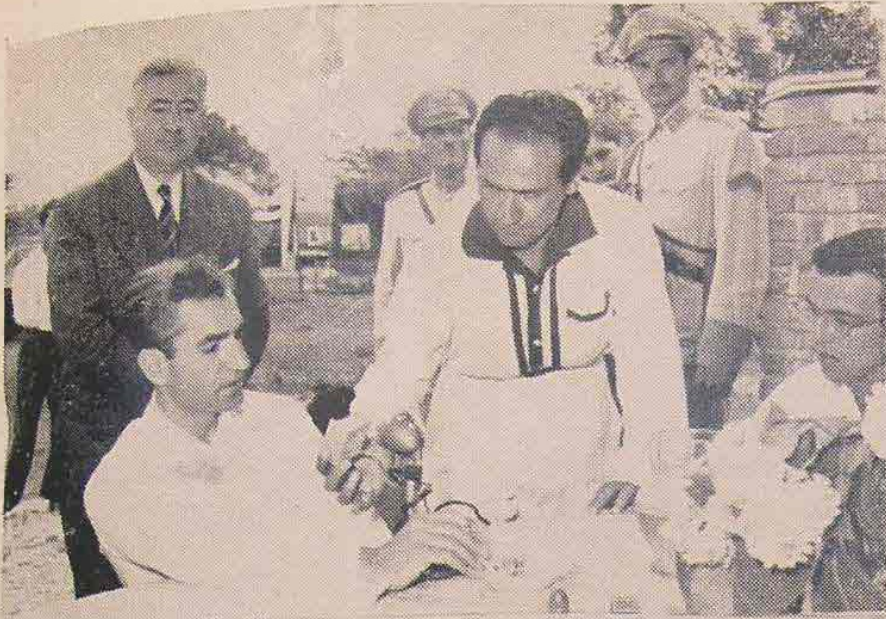
شماره ۱۳۹ - سال شانزدهم
شبه ۱۳ مردادماه ۱۳۴۵



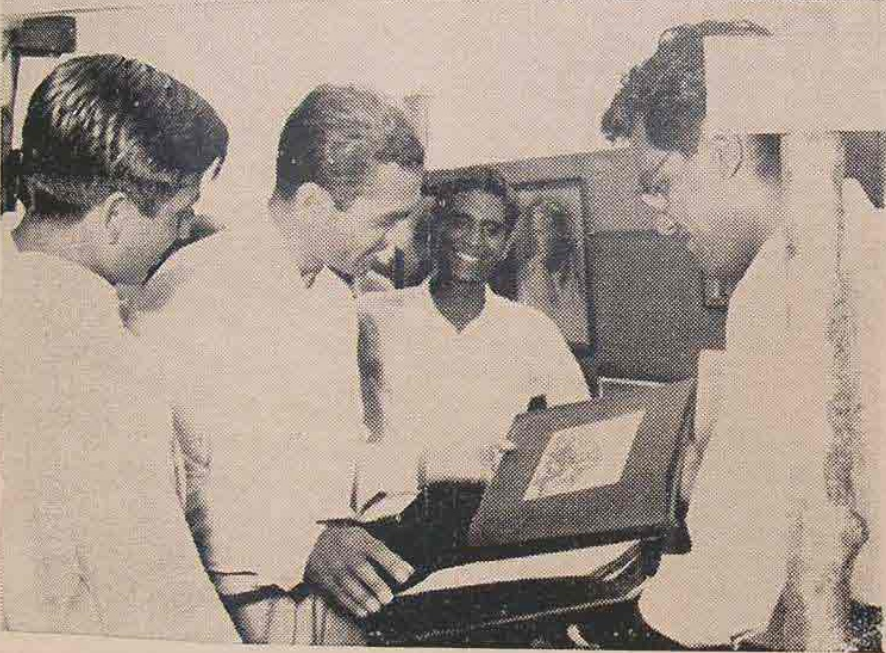
فرزندی که فرمان پدر را پاره کرده

در اردوی بین‌المللی دانشجویان چه خبر بود؟

در باره اردوی دانشجویان از صفحه ۱۷ تا صفحه ۱۹ همین شماره رپرتاژ جالبی داریم، این چند عکس نیز اعلیحضرت را در اردو میان دانشجویان نشان میدهد



دکتر پیرنیا در انعام رکاب



پرچم های کشورهای عضو اردوی دانشجویان در اهواز بود

فرمان جشن چهاردهم مردان

نهضت مشروطیت ایران بزرگترین واقعه در تاریخ ایران است. این نهضت مقدس اساس استبداد سیاهی را که از بدو خلقت بر ایران سایه افکنده بود از بیخ و بن برکند و برای نخستین بار مردم را در سر نوشت خویش دخالت داد.

نهضت مشروطیت ایران برخلاف آنچه بعضی از مغرضین شایع کرده اند یک نهضت اصیل صد در صد ملی بود که از تراکم قرنهای بدبختی بوجود آمده بود و توانست اساس استبداد چندین هزار ساله ایران را در لهیب سوزان خود خاکستر کند.

فداکاری دادمردانی چون ستارخان و باقرخان دوسپهسالار ملی و ایل بختیاری و جنگاوران کیلانی و بایمردی روحانیان بلند پایه ای چون آخوند ملاکاظم خراسانی و طباطبائی و بهبهانی و ثقة الاسلام و شیخ سلیم و سید جمال الدین و اعظم اصفهانی و ملک المتکلمین و نویسندگانی چون میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و میرزا آقاخان کرمانی و روحی و خبیر الملک و صدها دادمرد دیگر که رهبری مجاهدین را به عهده داشتند سرانجام ملت را بر هواداران استبداد پیروز گردانید و اساس مشروطیت را پابرجا ساخت.

گرچه محمدعلی میرزا بمشروطیت کردن نهاد و فرمان پدر را که از روی کمال مال اندیشی امضاء کرده بود پاره کرد و با دستیاری شاپشال و لیاخوف مستشاران روسی خود مجلس را بتوپ بست و آزادبخواهان را زنجیر کشید و بفقبح ترین وضعی بکشت.

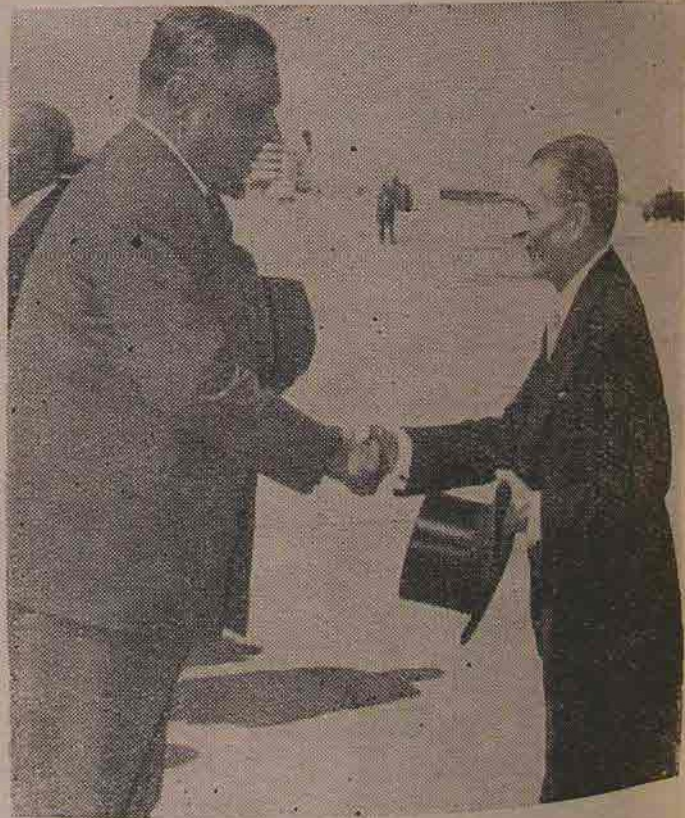
با اینحال چون نهضت مشروطیت از دل های سوخته مردمی که طی اعصار و قرون در زیر زنجیر استبداد مینالیدند الهام گرفته بود و همانطور که گفتیم یک نهضت اصیل ملی بود سرانجام با پیروزی مطلق آزادبخواهان پایان یافت.

متأسفانه ما امسال در آستانه جشن مشروطیت با یک عزای بزرگ ملی که سیل اخیر بیمار آورده است مواجه هستیم که امیدواریم با کمک دادمردان این ضایعه جبران شود.

باری جشن مشروطیت را با آزادبخواهان شادباش گفته و امیدواریم که این اساس مقدس پایدارتر و مستحکمتر گردد و مردم بیش از پیش بامزایای حکومت ملی آشنا گردیده از ثمرات آن بهره مند گردند.



حضرت اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان در بازگشت از ترکیه چند ساعت در تهران توقف و باشاهنشاه ملاقات نمودند. این عکس هنگام بازگشت از کاخ سلطنتی برداشته شده.



رئیس جمهور پاکستان در فرودگاه مهرآباد، آقای علاء نخست وزیر ورود ایشان را شادباش میگویند.

ایران و خاورمیانه

• موضوع احداث يك رشته پایب لاین (لوله های نفتی) برای حمل نفت ایران و عراق از طریق ترکیه بمدیترانه که از چندی قبل در محافل سیاسی و نفتی غرب مورد توجه قرار گرفته بود پس از اقدام اخیر دولت مصر در مورد کانال سوئز با اهمیت بیشتری مورد بررسی قرار گرفته و ممکنست عملیات مربوطه برای لوله-کشی نفت ایران و عراق بمدیترانه در عرض یکی دو ماه آینده شروع گردد. فکر لوله کشی نفت ایران و عراق از طریق ترکیه پس از بروز اختلاف بین دولت لبنان و کمپانی نفت عراق در باره جریان لوله های نفتی از لبنان بمدیترانه پیش آمد و اکنون که در کانال سوئز یعنی معبر اصلی کشتی های نفتکش نیز اختلالاتی بوجود پیوسته اجرای نقشه لوله کشی نفت خاورمیانه از طریق ترکیه با وجود مخارج سنگین آن قطعی بنظر میرسد.

(انفورماسیون اکونومیک)

• شایعه الحاق آمریکا بپیمان بغداد که هفته گذشته در محافل سیاسی و مطبوعات لندن انتشار یافته هنوز از طرف مقامات مطلع و رسمی آمریکا تایید نشده است و گزارش مخبرین امور دیپلماسی از واشنگتن حاکی از اینست که دولت آمریکا در موقعیکه کمتر از سه ماه بانجام انتخابات عمومی در آن کشور مانده نه در مورد مصر و نه در مورد الحاق به پیمان بغداد تصمیم شدید و ناگهانی اتخاذ نخواهد کرد. ولی درباره افزایش کمکهای اقتصادی و نظامی بکشورهای عضو پیمان بغداد دولت آمریکا بدون اینکه منتظر انجام انتخابات بماند اقدامات جدی بعمل خواهد آورد. (مناظر)

شایعات

شهریات خارجی

• کمیته اتحاد ملی بحرین که از مدتی پیش در بحرین تشکیل شده است پس از يك جلسه دو ساعته از شیخ بحرین تقاضا کرد که سرچارلز بلگر و مشارر شیخ بحرین از کار برکنار شود زیرا مخالف اصلاحات و رفورمهای سیاسی و اقتصادی در بحرین می باشند ولی شیخ سلمان محمد شیخ بحرین که از طرف دولت انگلیس سمت شیخ بحرین منصوب شده است اظهار داشت که دولت بحرین نمی تواند باتقاضای کمیته اتحاد ملی بحرین موافقت نماید زیرا سرچارلز بلگریو وظایف خود را بخوبی انجام داده و دلیلی برای برکناری وی در دست نیست.

انتظار میرود که این جواب شدید شیخ سلمان موجب عصبانیت کمیته اتحاد ملی بحرین گردد کمیته اتحاد ملی بحرین دو سال پیش در بحرین تشکیل شده و گروهی از عناصر اصلاح طلب در آن شرکت دارند. تا چندین پیش شیخ سلمان از شناختن کمیته اتحاد ملی خودداری داشت ولی فشار ملیون دولت رانچارلشناسائی کمیته مزبور نمود اخیرا بعضی از روزنامه های لندن نیز اظهار عقیده کرده بودند که سرچارلز بلگریو از کار برکنار شود تا از تجدید حوادث اخیر بحرین جلوگیری شود ولی ظاهرا شیخ بحرین و دولت انگلیس با برکناری بلگریو موافق نیستند و آنرا مخالف پرستیژ می دانند. (آسوشیتد پرس)

جهان

• مسافرت جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر بسکوک که قرار است در نیمه دوم ماه اوت (اواخر مرداد ماه) بعمل آید ممکنست بواسطه وقوع

حوادث مهم اخیر در مصر بتعویق بیافتد و بفرصت مناسبتری در ماههای آینده موکول گردد. دولت شوروی در نظر داشت هنگام مسافرت رئیس جمهوری بسکوک پیشنهاد انعقاد يك قرارداد اتحاد نظامی بین مصر و شوروی را بنماید ولی در صورت تعویق مسافرت ناصر نظر با اهمیت اوضاع فعلی مصر مذاکرات مربوطه در قاهره انجام خواهد شد (ارور) • دولت شوروی بصبر اطمینان داده است که در صورت شکایت دول غرب بشورای امنیت مناسبت ملی شدن کانال سوئز نمایند دولت مصر میتواند از کمک دولت شوروی برخوردار گردد. چون دولت شوروی بوسیله استفاده از حق (وتو) هر نوع تصمیم شورای امنیت را در مورد مصر میتواند خنثی نماید.

اما کمک دولت اتحاد جماهیر شوروی در شورای امنیت بمصر باید کامل و نامحدود باشد یعنی شوروی جدی، تا آخرین مرحله از حکومت کنونی مصر طرفداری نماید ولی اگر شوروی بطور کامل از سرهنگ ناصر طرفداری نکند در آن صورت بعید نیست که سرهنگ ناصر هم مانند مصدق در ایران بوسیله يك نهضت داخلی برکنار شود یا این که عوامل خارج او را برکنار نماید.

محافل عرب میگویند یکی از عوامل خارجی حمله احتمالی اسرائیل است که بدست دول مغرب زمین برای مداخله و برقراری انتظامات بهانه می دهد.

فقط در يك مورد دول مغرب زمین ممکن است از مداخله و برکنار کردن ناصر خودداری نمایند و آن هم وقتی است که بدانند اگر وارد جنگ اسرائیل و مصر شوند دولت شوروی هم وارد در جنگ خواهد گردید و جنگ جهانی آغاز خواهد شد. (فرانس پرس)

پس از مراجعت شاهنشاه از شوروی روابط ایران و آمریکا صمیمانه تر شده است

از مستقیم نتایج مسافرت و روش شاهنشاه در شوروی رضایت کامل مقامات امریکائی است.

روابط امریکا بایران و دربار ایران در نهایت اعتماد و اطمینان است و آنچه قطعی است این که دولت امریکا چه در روابط خارجی و چه در داخله از تقویت مشی سیاسی ایران فروگذاری ندارد و برخلاف شایعات کمکهای خود را در ایران ادامه می دهد.

یک مقام مطلع بمخبر ما گفته است در صورتیکه بودجه کمک های امریکا مقداری که تقاضا شده است از طرف کنگره تصویب نشود دولت امریکا به بوسیله کنسرسیوم بایران کمک خواهد کرد و احتیاجات مالی کشور را رفع خواهد نمود.

انتخابات آمریکا در ماه نوامبر (آبان) شروع می شود و آثار سرگرم بودن ملت آمریکا با انتخابات از هم اکنون معلوم است و دولت امریکا و حزب جمهوریخواه فعلا در اتخاذ رویه و اقدامات پرسرو صدا و هیجان انگیز که موجب انحراف نظر مردم نسبت بدولت فعلی شود خودداری دارند و در مدت سه ماه آینده رویه دولت آیزنهاور آرام و کج دار و مریزمی باشد تا نتیجه انتخابات معلوم شود.

آیاسیاست شوروی نسبت بایران مجددا تغییر می کند؟

در چند روز اخیر چنین شایع شده است در موقعی که شاهنشاه در مسکو توقف داشتند موضوع تغییر ماموریت لاورنتیف سفیر کبیر شوروی در ایران مورد بحث واقع شده و قرار بر این گردیده است که بجای لاورنتیف یکی دیگر از دیپلمات های شوروی بایران اعزام شود.



ناظرین امور اظهار عقیده می کنند با وجود آنکه هنوز نمیتوان نسبت بصحت و سقم این خبر اظهار نظر کرد معینا می توان گفت که چون در زمان ماموریت لاورنتیف در ایران حوادث نامطلوبی که کم و بیش باسیاست شوروی در ایران ارتباط داشته رویداده است از این نظر بعید نیست که در باره تغییر وی در مسکو مذاکراتی شده باشد.

یک خبر دیگر حاکیست با تغییراتی که در چند روز اخیر مجددا درسیاست خارجی شوروی رویداده و سران دولت شوروی یاد آور شدند که سیاست نرمش و سازش آنها نتیجه معکوس داده است از این نظر بعید نیست که درسیاست شوروی که قرار سازش با ایران بود، مجددا تغییراتی داده شود و مذاکرات مسکو بدون نتیجه بماند.

روزنامه «پارس»

باین دلائل بانك بین المللی دویست میلیون دلار بایران وام میدهد

بقرار اطلاع بانك بین المللی با پرداخت دویست ملیون دلار وام به ایران بدلائل زیر موافقت نموده است

- ۱- در درجه اول استحکام و استقامت شاهنشاه ایران در مقابل هر گونه قصد نفوذ پیدا کردن کمونیست ها یکبار دیگر بامریکائی ها ثابت کرده است که شاهنشاه ایران باتدابیر حکیمانه ای خود از پیدایش هر گونه تزلزل و تندبذب در ارکان سیاست خارجی و ملی کشور خود جلوگیری کرده و خواهند کرد.

- ۲- مقاومت های ابتهاج مدبرعامل سازمان برنامه در مقابل عادت اعمال نفوذ شخصیت های داخلی ایران حتی تا آنجا که موجب تغییر وزیران دولت و یا هر رنجش دیگری بشود خارجیا

را متوجه این نکته نمود که هر گاه کمک مالی بایران شود دیگر حیف و میل نخواهد شد و شاه و دولت ایران مصممند که از هر مقامی که قادر بحفظ جان سرمایه های مملکت باشد حمایت کنند.

۳- برای بزرگ کردن و تشدید آثار تبلیغاتی تصمیم اخیر دولت امریکامبنی بر عدم مساعدت در ساختمان سدا سوان مصر لازم بود که خبری هم مانند وام بایران منتشر شود تا معلوم گردد که دولت امریکا و بانك بین المللی چرا وام می دهد و چرا نمیدهد.

«آزادگان شرق»

سر نوشت جویندگان اورانیوم در ایران

در سیلهای اخیر که در حوالی یزد جاری شده چند مهندس خارجی که در کوههای (خبر آباد) یزد مشغول جستجو برای بدست آوردن معادن اورانیوم بوده اند گرفتار سبیل شده و مجروح شده ولی تلفات نداده اند.

«سیاسی»

اطلاعات جدید در باره کشف معدن اورانیوم در ایران

از گوشه و کنار شنیده میشود که در چند کیلو متری یزد عده ای از مهندسین و زمین شناسان خارجی مدتی است مشغول فعالیت بوده و از طرف ژنرال امری عبور و مرور با منطقه اکیدا ممنوع است.

این موضوع جلب توجه بعضی معافل داخلی و حتی خارجی را نموده و در صدد کشف قضیه برآمده اند گفته میشود که در آن حدود یک معدن تازه کشف شده و این معدن اورانیوم میباشد که نوع آن بسیار مرغوب و از بهترین معادن جهان بشمار میرود مسلم است.

اگر این شایعه صحت داشته باشد و دولت باستخراج آن اقدام نماید شك نیست که در اقتصاد کشور موثر خواهد بود احتمال کلی میرود که اخبار مهبجی در این باره از طرف دولت منتشر شود.

«خراسان»

طرح شدید درباره اراضی اطراف تهران

بقرار اطلاع هم اکنون طرح شدیدی در دست تهیه است که پس از باز شدن مجلسین بتصویب برسانند این طرح شرائط شدیدی از قبیل آباد کردن اراضی اطراف تهران اعم از محصور یا غیر محصور و غیره برای مالکین وضع خواهد نمود و سند کلیه زمینهای را که باتبانی یا اعمال نفوذ بثبت رفته است باطل خواهند کرد و بهر حال وضع خرید و فروش زمینهای اطراف تهران را که بکلی منقلب خواهند نمود تا دیگر بورس بازی زمین که بعقیده اقتصاد دانها باعث رکود بازار و انتقال پول از جریان معاملات عادی به جریان غیر عادی بورس زمین میباشد از بین برود تا آنجا که برای اولین بار سند مالکیت در ایران لئو شود یا قانون در برخی موارد شامل گذشته گردد.

«تهران اگونومیست» وزیر دادگستری پس از کسب اختیارات ابتدا سراغ دیوان کشور میرود

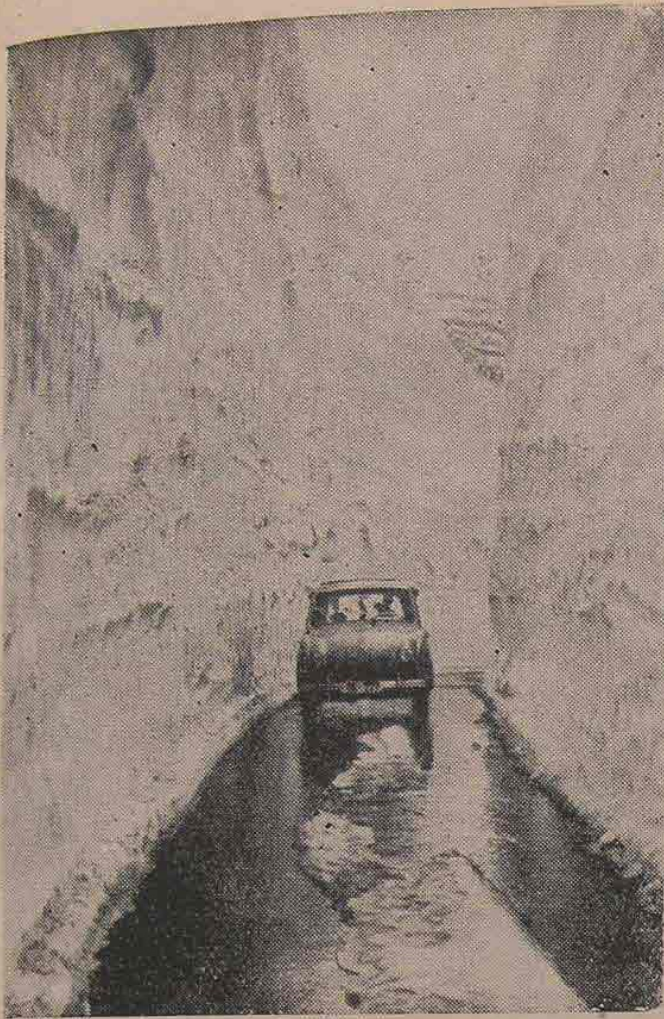
برخلاف تبلیغاتی که صورت گرفت لایحه اختیارات وزیر دادگستری غیر عادی نبود و در واقع باید آن را لایحه اختیارات کمیسیونهای دادگستری نامید و تصمیم مزبور سابقه داشت کما این که اغلب قوانین جاری دادگستری بصورت تصویب از کمیسیون دادگستری اجرا میشود و پس از چندین سال هنوز در مرحله آزمایش است و در حدود ۸۰ فقره قانون طبق اختیارات کمیسیون مشترک در جریان اجرا گذاشته شده است.

بنا لایحه اختیارات کمیسیون دادگستری بصورت مجلس شورای ملی کوچکی در آمده است که لوایح پیشنهادی را تصویب و دستور اجرا میدهد. این قبیل قوانین احتیاج بتوشیح ندارد. طبق اطلاعی که بدست آمده است آقای وزیر دادگستری توجه خاصی

دیوار ۱۲ متری برف در مرداد ماه

اینهم از شکفتی های طبیعت است ، زمسانیکه من و شما از شدت گرمای خواب و خوراک نداریم در يك نقطه از جهان ۱۲ متر برف نشسته و اتومبیل از کانالی عبور می کند.

این نقطه کسوه آلپ در ۲۰۹ متر ارتفاع است و این عکس منظره جالبی از آن می باشد.



است . يك مقام نزدیک بدولت در این باره اظهار داشت که نامه ای از آلمان غربی از یکی افسران آلمانی بدولت ایران رسیده که این وزیر ایرانی در زندان «شوربلوفسک» بسر میبرد و به ۲۵ سال حبس محکوم گردیده است و بوسیله این افسر آلمانی از ایران تقاضای کمک نموده است. «خراسان»

نتایج مسافرت های مدیر عامل سازمان برنامه

آقای ابتهاج مدیر عامل سازمان برنامه از مسافرت های اخیر خود که سبب پیشرفت امور میگردد در هرجا صحبت شده اظهار رضایت نموده است .

آقای ابتهاج بهر جا که باره آهن مسافرت نموده قطار مخصوص داشته و اسکورت ژاندارم همراه ایشان بوده و همه جا در چند کیلومتری شهر مورد استقبال واقع شده است . «واهمه»

بدیوان عالی کشور دارد و جریان پرونده را در دیوان عالی کشور یکی از علل بطوء جریان کار دادگستری میدانند و متوجه شده اند اختیارات وسیع دیوان عالی کشور یکی از موجبات بطوء و سیر طویل جریان دادرسی و عدم احقاق حق مردم میشود و پناهگاه تمام محکومین و مجرمین جریان طولانی مرحله دیوان عالی کشور است و بهمین جهت آقای گلشایان تصمیم دارند که در مقررات و قوانین مربوط بدیوان عالی کشور تجدید نظر و اقدامات خود را از دیوان عالی کشور شروع نمایند . «سحر»

يك وزیر ایرانی در شوروی زندانی است

بقرار اطلاع یکی از وزیران سابق ایران در زندان شوروی هابسر میبرد و گفته میشود که این وزیر یکی از وزرای توده ای کابینه قوام السلطنه



ملی شدن کانال سوئز: واقعه ای که دنیا را تکان داده است

حوادث اخیر مصر چه تأثیری در اوضاع عمومی خاور میانه خواهد داشت؟ - تفاوت ملی شدن کانال سوئز با

ملی شدن نفت ایران

آن وقت دنیا يك وسیله تسلی داشت و آن این که دید که حکومت شوروی با دقت از مداخله در امور مربوط بملی کردن موسسات نفت در ایران، خودداری کرد. ولی امروز این طور نیست و دولت شوروی در مصر حاضر و ناظر است و این موضوع برای آتیه دنیا مهم جلوه میکند.

مصدق که بدوا این اقدام را کرد، و ناصر که اینک مبادرت باین عمل میکند، فقط در يك صورت می-توانستند و میتوانند منظور خود را پیش ببرند و آن این که وسائلی واقعی داشته باشند که بتوانند بین شرق و غرب یکی را انتخاب نمایند و یا از این و از آن استفاده نمایند.

مرشد ایرانی این وسیله را نداشت و نتوانست از بین شرق و غرب یکی را انتخاب نماید و آیا امروز ناصر در مصر بیش از او وسیله دارد و میتواند بایکی از دو طرف کنار بیاید؟ تصور نکنید که جواب این سؤال فقط مربوط بمصر میباشد بلکه مربوط بدنیاست زیرا بعید نیست که جنگ و صلح دنیا وابسته بدین جواب باشد.

مطبوعات آمریکا با احتیاط بیشتری مسئله ملی کردن کانال سوئز را مورد بحث قرار داده اند و از جمله روزنامه (واشنگتن پست) موافقت اصولی دولت آمریکا با ملی کردن کانال سوئز مورد بحث قرار داده و مینویسد که مسئله کانال سوئز را باید بدون عصبانیت و از طریق مذاکرات صریح و مستقیم با رئیس جمهوری مصر حل کرد.

را در آغوش اسرائیل بیندازد زیرا موضوع اسرائیل و روابط او با اعراب مسئله ای جداگانه است و موضوع کانال سوئز، مسئله ای علیحده و اگر این دورا با هم مخلوط کنند، بر ضرر دول مغرب زمین تمام خواهد شد.

در فرانسه که بیش از انگلستان در استفاده از منافع کانال سوئز سهمیم است ملی کردن کانال سوئز عکس العمل شدیدتری تولید کرده و بعضی از چراید پاریس مانند (ارور) و (فیکارو) علنا پیشنهاد شروع عملیات جنگی بر علیه مصر را مینمایند ولی روزنامه (لوموند) که معمولاً بیطرفی خود را حتی در مسائل مربوط بمنافع حیاتی فرانسه از دست نمیدهد ضمن سرمقاله ای در این خصوص چنین مینویسد:

عمل ناکهانی و تهور آمیز سرهنگ ناصر تولید نگرانی شدید بین همه ملل و محافل اقتصادی مغرب زمین کرده است باین عمل ناصر با اراده یا بدون اراده خواسته که توانایی دیپلوماسی دول مغرب زمین را بیازماید و ببیند که آنها چه خواهند کرد؟

عمل دول مغرب زمین از لحاظ تکوین حوادث آینده دارای اهمیت است. هنوز این دول تصمیمی نگرفته اند و ما در قبال يك مجهول بزرگ نسبت به حوادث آینده قرار گرفته ایم.

بعد روزنامه لوموند بین سرهنگ ناصر در حال حاضر و اقدام مصدق نخست وزیر وقت ایران در سال ۱۹۵۱ میلادی مقایسه مینماید و می-گوید مصدق در سال ۱۹۵۱ میلادی مبادرت بملی کردن نفت، نمود ولی در

وقایع اخیر مصر و موضوع ملی شدن کانال سوئز مهمترین واقعه ایست که در تمام مدت هفته گذشته توجه مطبوعات و محافل بین المللی را بخود جلب کرده و کلیه وقایع و جریانات دیگر خاور میانه را تحت الشعاع خود قرار داده است.

بطور کلی مطبوعات انگلیسی با همان شدت و حرارتی که هنگام ملی شدن نفت ایران بدولت و ملت ایران میتاختند در ماجرای ملی شدن کانال سوئز دولت مصر را مورد طعن و لعن قرار داده اند. بجز چند نشریه معدود انگلیسی مانند (دیلی ورکر) و (تریبون) که وابسته بجناب چپ میباشد بقیه مطبوعات انگلیسی یکدل و یکزبان به اقدام رئیس جمهوری جوان مصر در مورد ملی کردن کانال سوئز حمله میکنند منتهی بعضی مانند (تایمز) و (دیلی تلگراف) متانت را از دست نداده و راه حل های عاقلانه ای را برای نشان دادن عکس العمل در مقابل حکومت مصر پیشنهاد می نمایند و برخی مانند (دیلی اکسپرس) و (استار) جنگ وجدال را بهترین راه حل میشمارند. حد وسط این نظریات عقیده روزنامه معروف (سندی تایمز) است که مینویسد:

برای مقابله با عملی که حکومت مصر انجام داده و اموال شرکت کانال سوئز را تصاحب کرده، بکار بردن قوه نظامی فایده ندارد و برعکس ممکن است خطرناک باشد و ملل مغرب زمین مبیایست از راه دیگر بامصر رفتار کنند و حکومت مصر را تحت فشار اقتصادی قرار دهند و بکشند تا این که مصر نتواند از دارائی شرکت که ضبط کرده است استفاده کند همین روزنامه می-افزاید که دول مغرب زمین نباید بر اثر این واقعه يك مرتبه، بزهم مصر، خود

کمی از مدیر خواندنیها

-۱۰-

یادی از واقعه ۱۷ آذر

در سال ۱۳۲۱ بر اثر پیشامد واقعه ۱۷ آذر کلیه روزنامه‌ها و مجلات از جمله خواندنیها بمدتی قریب دو ماه توقیف شد.

نگارنده نیز باتفاق آقایان: جواد مسعودی مدیر ژورنال دو تهران-حسن مسعودی مدیر داخلی روزنامه اطلاعات مرحوم احمد دهقان مدیر تهران مصور خسرو اقبال مدیر نبرد-جهانگیر تفضلی مدیر (فعلی) ایران ما- صاعدی مدیر مشعل- توفیق مدیر توفیق- پرورش مدیر روزنامه پرورش و بسیاری از روزنامه نگاران و نویسندگان دیگر بدستور قوام السلطنه در اداره سیاسی شهربانی بصورت بازداشت مدت چهل روز بسر میبردیم.

تازه يك هفته بود ازدواج کرده و ساختمان ویلا مانندی را نزدیک دانشگاه اجاره کرده بودم که واقعه ۱۷ آذر و توقیف دسته جمعی جرایم و مدیران آنها پیشامد.

چندی قبل از ازدواج با پرداخت مبلغ بیست هزار ریال (در چهار قسط پنجهزار ریالی) اتومبیل (دکاه) دو سیلندر خود را بوسیله آقای برنده مکانیسین اتومبیل های آلمانی که آنوقت ها در محل فعلی پمپ بنزین دروازه دولت تعمیر گاه داشت با يك اتومبیل ۴ سیلندر آلمانی مارك (واگنر) که شماره آن ۲۴۹۴ بود عوض کردم.

این اتومبیل با آنکه دست دوم و سوم بود معینا چون رنگ سفید قشنگی داشت و در واقعه ۱۷ آذر دل مهمی بازی میکرد در اینجا ناچار شدم از آن یاد کنم.

با آنکه در همان اوقات جزئیات

این واقعه تاریخی را ضمن سلسله مقالاتی در روزنامه اطلاعات چاپ کردم و بعدا نیز جداگانه بطور هفتگی و بصورت جزوه جزوه مانند بازیگران عصر طلایی در ۲۲ صفحه چاپ و منتشر کردم و بسیاری از خوانندگان چگونگی آنرا بخاطر دارند معینا چون قریب ۱۴ سال از آن تاریخ می گذرد و نسل جوان که در این خاطرات بیشتر روی سخن با آنهاست چیزی از آن بخاطر ندارد در اینجا ناچار بقسمت هائی از این واقعه تاریخی که بازندگی شخصی من مربوط بوده و علل بازداشت مرا نشان میدهد آنهم بی نهایت باختصار اشاره میکنم:

«در نظر اول شاید تصور شود»
 «کسی که مدت چهل روز در بازداشت»
 «بوده اکنون با نظری پراز کین و»
 «بقصد انتقام قلم در دست گرفته و جز»
 «دفاع از خود و تعرض بدیگران»
 «منظوری ندارد. در صورتیکه اینطور»
 «نیست. من با وجود بیکنهای کامل»
 «و تحمل خسارات و ناملایمات فراوان»
 «چون خود را قربانی يك سوء تفاهم»
 «بتمام معنی میدانم از کسی کله ندارم.»
 «منتها تاسف من از این است که چرا»
 «جریان کار در کشور باید طوری باشد»
 «که رفع يك سوء تفاهم جزئی بیهای»
 «چهل روز از عمر یکی از افراد تمام»
 «شود.»

این چند سطر عین مقدمه ای است که ۱۴ سال پیش یعنی در بهمن ماه سال ۱۳۲۱ بر کتاب واقعه ۱۷ آذر نوشته ام و اکنون که ناچارم بتجدید آن خاطره بپردازم لازم بود از آن یاد کنم. و نیز قبل از اشاره باصل موضوع

برای اطلاع از روح قهرمان داستان بد نیست مقدمه ای را که روزنامه اطلاعات در همان اوقات بر یادداشت های من نوشته برایتان نقل کنم؛ اینک مقدمه روزنامه اطلاعات:

«نویسنده این یادداشتها سالیان دراز در اداره روزنامه اطلاعات سمت مخبری و نویسندگی داشت، جوانی است فغان، با ذوق، باشهامت و بردل، سرپرشوری دارد که یادداشت هایش بخوبی این صفات و چگونگی احوال او را نشان میدهد.»

«چندی پیش بر اثر کارهای فراوانی که در نتیجه مساعی و پشتکار خود پیدا کرد از قبیل انتشار مجله خواندنیها و سایر کارها و نشریات دیگر بنگاه زربخش اداره اطلاعات را از لحاظ همکاری ترك نمود ولی از جهت بستگی های زیاد دیگر که خود خواهد نوشت روابط خویش را با اداره اطلاعات قطع ننمود.»

همین بستگی ها باعث شد که در واقعه ۱۷ آذر در باره وی بپهوده سوء ظن برده مدت چهل روز بی گناه با سایر روزنامه نگاران و نویسندگان اطلاعات در بازداشت بسر برد چنان که خواهد نوشت.»

اطلاعات ۶ بهمن ۱۳۲۱
اینک دور نمائی از واقعه ۱۷ آذر

روز سه شنبه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ قبل از اینکه جلسه علنی مجلس شورای ملی تشکیل شود عده ای در مجلس جمع شده از کمی نان و گران خوار بار نزد و کلا شکایت میکردند کم کم جمعی از دانش

آموزان و مردم دیگر با آنها، آهنگ شده در صحن حیاط و جلومجلس شورای ملی ازدحام کردند بطوریکه از ساعت ۹ صبح تا پاسی از شب گذشته کار از سخنرانی و متینک و اعتراض بفحاشی و کتک کاری کشید.

مقارن ساعت ۴ بعد از ظهر عده ای از جمعیت جدا شده بطرف منزل نخست وزیر که در آن اوقات قوام السلطنه بود رهسپار شدند در بین راه مردم ولگرد و جمعی رجاله نیز با آنها پیوسته معلوم نشد طبق نقشه و یا بدون نقشه بغارت خیابانهای استانبول و نادری و شکستن درها و پنجرهها پرداخته آخر سر بمنزل قوام رفته آنجا را آتش زدند.

دولت قوام السلطنه ازین پیشامد منتهای استفاده را کرده بلافاصله حکومت نظامی اعلام و ضمن توقیف دسته جمعی روزنامهها مخالفین واقعی و تصویری خود را بازداشت و نگارنده را نیز که تصور میکرد بعنوان مخبری اطلاعات در این غائله دست داشته ام بازداشت نمود. اینک برویم بر سر مطلب:

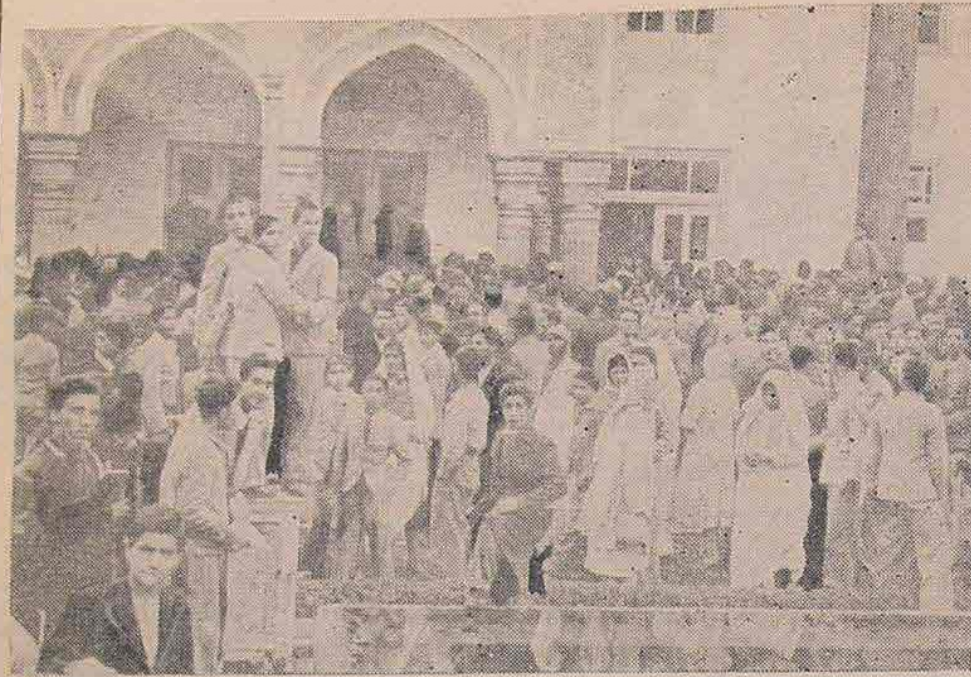
چند گزارش از راننده و اتومبیل

هر روز

فرض کنید من باشم رئیس دولت هستیم و در ظرف ۲۴ ساعت از شروع واقعه تا پایان آن این گزارشها از مامورین مختلف برای ما میرسد:

گزارش اول -

سه ساعت پیش از ظهر امروز (سه شنبه ۱۷ آذر ۱۳۲۱) اتومبیل سواری و سفید رنگی بشماره ۲۴۹۴ جلوسردر مجلس شورای ملی ایستاد دو نفر جوان که یکی از آنها محمدعلی مسعودی سردبیر اطلاعات و دیگری یکی از نویسندگان آن روزنامه بود پیاده شده داخل مجلس شدند. در این موقع مردم جلو در اجتماع کرده و جمعیت کم کم رو باز دیاد میگذاشت راننده که جوانی بدون کلاه بود و کت و شلوار سورمه رنگ نسبتاً آبرومندی



منظره ای از ازدحام مردم روز ۱۷ آذر در داخل عمارت مجلس شورای ملی بر تن داشت بدون اینکه پیاده شود راه خود را پیش گرفته بطرفی رفت.

گزارش دوم -

دو ساعت بعد از ظهر همین روز اتومبیل سفید رنگ ۲۴۹۴ مملو از مسافر کمی دور از میدان بهارستان در برابر مسجد سپهسالار توقف نموده راننده و مسافرین بیدرنگ داخل ازدحام شده در میان جمعیتی که مجلس شورای ملی را فرا گرفته بود ناپدید شدند نیم ساعت بعد راننده اتومبیل تنها و بدون مسافر برگشته بطرفی رفت.

گزارش سوم -

در ساعت چهار بعد از ظهر پاسبان و سر باز مامور پست بالای خیابان کاخ جلو اتومبیل سفید رنگ ۲۴۹۴ را که از بالای خیابان بطرف خانه آقای نخست وزیر آمده بود گرفته پس از کمی مکث و صحبت در مقابل منزل آقای نخست وزیر اتومبیل بسرعت پسائین حرکت نمود.

گزارش چهارم -

کمی بعد از ساعت چهار هنگامی که دسته های جمعیت در حال عبور از خیابانهای استانبول و نادری مغازهها را غارت کرده و شیشهها را میشکستند

گزارش پنجم -

ساعت چهار و نیم بعد از ظهر هنگامیکه فائله مجلس بالا گرفته و انبوه جمعیت تمام میدان بهارستان را فرا گرفته بود اتومبیل سفید رنگی که از هر طرف جمعیت آنرا فرا گرفته بود در وسط ازدحام ایستاده و راننده که بر بالای رکاب رفته بود چیزی میگفت پلافاصله چند نفر از مردم را در ماشین سوار کرده همینکه خواست حرکت کند يك افسر شهربانی نیز که از در مجلس بطرف اتومبیل میآمد بر مسافرین اضافه شده بطرف خیابان شاه آباد بدنبال غارتگران حرکت کردند این

اتومبیل در قسمت جلوفاقه نمره و در قسمت عقب آن شماره ۲۴۹ دیده میشود.

گزارش ششم -

در حدود ساعت شش بعد از ظهر هنگامیکه مأمورین شهر بانی در خانه آقای نخست وزیر هجوم مردم و شعله آتش را می بینند با موتوسیکلته برای آوردن کمک حرکت میکنند در چهارراه جنب کافه شهرداری مأمورین اتومبیل سفید ۲۴۹ را که در سر چهارراه متوقف بوده مشاهده کرده اند!

گزارش هفتم -

هنگام حریق و غارت منزل آقای نخست وزیر یک نفر را که کلاه کاسکت محصلی بر سر و پالتو نسبتاً مندرسی در بر کرده بود هنگامیکه قصد داشت از پله های منزل آقای نخست وزیر بالا رفته داخل اطاعتها شود از طرف ساکنین خانه مشاهده شده و فوراً آقای محمد قوام او را می شناسد.

حقیقت گزارشهای هفت گانه آشکار می شود

۱- ساعت ۹ صبح روز سه شنبه ۱۷ آذر هنگامیکه در دفتر اداره خواندنیها واقع در اول خیابان فردوسی مشغول رسیدگی بکارهای جاری بودم آقای محمد علی مسعودی با اتفاق آقای علی جلالی فرارسیده گفتند: «ما اتومبیل تو را دم در دیدیم امروز جلسه است و فعلا دیر شده و در شکله هم پیدا نکردیم ما را تا بهارستان برسان آنها را سوار کرده بطرف مجلس رفتیم در میدان بهارستان عده ای ازدحام کرده می خواستند بصحن مجلس وارد و مأمورین ممانعت میکردند و چون از شهر یور ۳۲۰ باینطرف از این قبیل ازدحام و تحصن هادر مجلس زیاد دیده شده این ازدحام را قابل اهمیت ندانسته بدون اینکه از اتومبیل پائین بیایم مراجعت کردم در بین راه دسته های کوچک و بزرگ از دانش آموزان که باصفوف نیمه منظمی حرکت میکردند دیده می شد.

گزارش دوم

دو ساعت بعد از ظهر شنیدم کار

خانله مجلس بالا گرفته برای اطلاع از اوضاع باداره روزنامه اطلاعات رفتم در اینموقع را ننده آقای مسعودی هر اسان و نفس زنان فرا رسیده گفت موقعیکه آقای مسعودی در مجلس مشغول صحبت بودند جمعی بایشان هجوم آورده و با فشار او را باینطرف و آنطرف میبردند و من همین قدر توانستم خودم را باینجا برسانم.

بلافاصله عده از کارمندان و نویسندگان روزنامه عازم حرکت به مجلس شدند و چون اتومبیل آقای مسعودی گنجایش نداشت چند نفری هم در اتومبیل من سوار شده خواهش کردند آنها را به مجلس برسانم دو ساعت و نیم بعد از ظهر بود که اتومبیل من در جلو مسجد سپهسالار توقف کرده با اتفاق کارمندان اطلاعات که در گزارش شماره ۲ بنام مسافریین ذکر شده اند یکسر بداخل مجلس رفتیم هر کدام از طرفی سراغ آقای مسعودی را میگرفتیم هیچکس از محل ایشان اطلاعی نداشت این بار وضع مجلس بکلی با صبح فرق داشت. جمعیت زیادی از طبقات مختلف در آنجا گرد آمده بودند اغلب مردم چوب در دست داشتند بجای محصلین و اشخاص محترم دیگر که صبح سخن رانی میکردند

گریه شاه!

از خاطرات جناب سقر اعلیحضرت فقید بترکیه آنست که در روز سی ام خرداد در عمارت وزارت خارجه ترکیه مجلس ضیافتی با افتخار اعلیحضرت فقید داده شد که در آن مصطفی کمال پاشا و وزیر ترکیه نطقهایی کردند. اعلیحضرت فقید در جواب آنها فرمودند: «من بسیار خرسندم که کشور دوست و همجوار خود ترکیه را در شاهره ترقی می بینم و امیدوارم که کشور منم بتواند راهی را که ملت ترک پیموده است بسرعت بپیماید» آنگاه اشک در چشمانش حلقه زده دیگر نتوانست جمله ای بر زبان آورد و بناچار سکوت کردند.

مردمان نامناسب و معلوم الحال دیگری مشغول فعالیت بودند. شیشه های غالب درها شکسته و در راهروها خورده شیشه زیادی ریخته شده بود. شیشه های آبدارخانه راهم شکسته و اثاثیه آنرا غارت کرده بودند پس از نیم ساعت تفحص معلوم شد آقای مدیر در داخل تلفنخانه در محل امن مخفی هستند ولی کسی را یاری رفتن با آنجا و نجات ایشان نبود همینکه از سلامتی ایشان مطمئن شدم از مجلس بیرون آمده برای تسکین اضطراب خانواده ایشان و کارمندان روزنامه باداره اطلاعات رفتم.

حقیقت گزارش ۳ - مقارن ساعت ۴ بعد از ظهر اتومبیل خود را سوار شده برای سرکشی بطرف منزل رفتم. در اواسط خیابان فردوسی یک نفر از درون اتومبیلی که با شتاب از طرف بانک ملی رو بیابن میآمد فریاد زد «نرو و ماشینت را خورد میکنند!» ابتدا خواستم اعتنائی نکنم ولی چون این خبر بوسیله دو نفر دو چرخه سوار تأیید و معلوم شد عده ای مشغول چاییدن مغازه ها و شکستن شیشه ها هستند بناچار راه خود را کج کرده از جلو وزارت جنگ بطرف یوسف آباد رفتم کمی بالاتر از چهار راه عزیز خان دم یکی از ناوانیها ازدحام زیادی بود چند نفر پاسبان و سرباز مشغول انتظامات بودند مرحوم شاهوار رئیس کلانتری سه نیز شخصاً مراقبت میکرد همینکه نزدیک شدم با اشاره رئیس کلانتری بنا بسابقه آشنائی اتومبیل را نگاهداشته پیش از اینکه چیزی بگوید از وی چگونگی قضیه و وضع خیابانها را پرسیدم رئیس کلانتری که از حرکت غارت گران در خیابانها مقصد و منظور آنها کاملاً بی اطلاع بود از شنیدن این خبر دست پاچه شده بلافاصله سوار اتومبیل من شده خواهش کرد او را برای سرکشی بیست های پاسبانان و اطلاع از قضایا با اتومبیل خود ببرم و بیدرنگ حرکت کردیم.

حکومت مصر شرکت کانال سوئز را ملی کرد

بر طبق نطقی که جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر ایراد کرد ، از طرف حکومت مزبور ، شرکت کانال سوئز ملی شد .
و بموجب فرمان ملی شدن شرکت کانال سوئز اموال آن شرکت به مصر تعلق میگیرد .

رئیس جمهوری مصر ، ضمن نطقی که ایراد نمود گفت دول امریکا و انگلستان حاضر نشدند که برای ساختمان سد (اسوان) به مصر کمک نمایند ، ولذا حکومت مزبور شرکت کانال سوئز را ملی کرد تا این که با عواید کانال سوئز سد (اسوان) را بسازد و در ضمن ، گفت که دولت شوروی آماده است که بدون هیچ شرط برای ساختمان این سد بمصر مساعدت نماید .

دول انگلستان و فرانسه ، که در قضیه ملی شدن شرکت کانال سوئز بیش از سایر دول مغرب زمین ذی علاقه هستند فوراً یادداشتی مبنی بر اعتراض برای مصر فرستادند و گفتند که عمل حکومت مصر برخلاف حقوق بین المللی و یک عمل یک طرفی و خودسرانه است دولت امریکا اعلامیه ای کوتاه منتشر کرد و در آن گفت این اقدام مصر دارای (نتایج وسیع) است و جهت دول مغرب زمین که از کانال (سوئز) برای حمل کالاها بخصوص نفت استفاده میکنند بسیار اهمیت دارد .

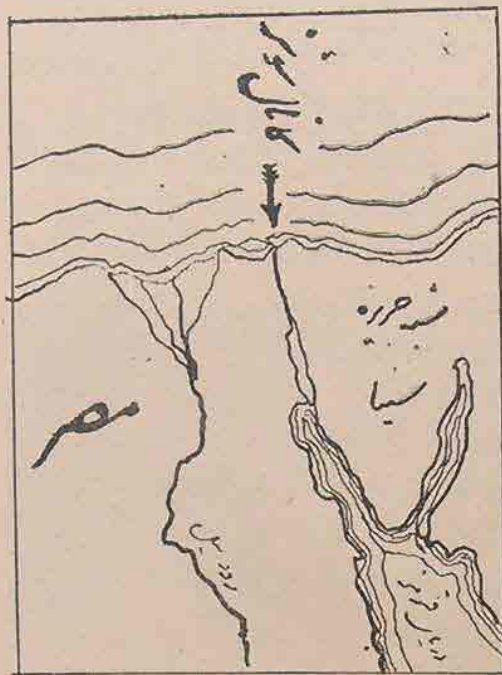
و تصمیم دولت امریکا این است که قبل از هر اقدام با دول ذی علاقه بخصوص انگلستان و فرانسه مشاوره نماید .

بر اثر ملی شدن شرکت کانال سوئز که مرکز آن در پاریس است و شعبه هائی در لندن و جاهای دیگر دارد قیمت سهام شرکت مزبور یک مرتبه در بورس پاریس تنزل نمود و این موضوع بخصوص در محافل اقتصادی و نفتی لندن و پاریس

خیلی انعکاس پیدا کرد .

چون علاوه بر کالاهای دیگر که مغرب زمین از راه کانال سوئز دریافت میکند قسمتی مهم از نفت خاورمیانه از این راه به مغرب زمین میرسد و سال گذشته (سال ۱۹۵۵ میلادی) شصت و هفت میلیون تون نفت از کانال سوئز بمقصد مغرب زمین حمل شد .

اینک در محافل اقتصادی و نفتی



اروپای غربی این فکرائیها وجود دارد : ۱- دولت مصر بر عوارض حمل نفت از کانال سوئز خواهد افزود و در نتیجه قیمت نفت در بازارهای اروپا ترقی خواهد کرد ولذا بعید نیست که سفاین حامل نفت بس از این اصلا از کانال سوئز عبور نکنند بلکه اطراف افریقا را بپیمایند و خود را با اروپا برسانند خاصه آنکه بقول همین محافل کشتیهای حماله نفت دیگر در کانال سوئز خود را در امنیت نمی بینند یعنی ممکن است ضبط شوند .

۲- چون عبور سفاین کشورهای مغرب زمین بخصوص نفت کش ها از کانال سوئز تقایل خواهد یافت دولت مصر علاقه مند خواهد شد که سفاین

ملل دیگر از این کانال بگذرند و ممکن است که با توجه بدین موضوع و مناسبات مصر و دول کمونیست مشرق اروپا ، کمونیست ها در کانال سوئز نفوذ پیدا نمایند .

۳- ملل مغرب زمین شاید در صد بر آیند کانال دیگری از وسط خاک اسرائیل بین دریای مدیترانه و دریای سرخ حفر کنند تا سفاین از آنجا بگذرند ولی طبعاً این اقدام بزودی صورت عمل نخواهد گرفت و محتاج مرور زمان است .

۴- محافل اقتصادی لندن میگویند تنها اقدامی که دولت انگلستان در قبال این عمل مصر بعنوان معامله متقابله می تواند بکند این است که اعتبارات مصر را در انگلستان را کد نماید که این اقدام هم چندان اثر ندارد زیرا اعتبارات مصر در انگلستان زیاد نیست .

در محافل سیاسی مغرب زمین صحبت از این است که دول مزبور بویژه انگلستان و فرانسه ممکن است که بشورای امنیت شکایت نمایند و علیه مصر دادخواهی کنند .

در آن حال اگر دولت شوروی از حکومت مصر پشتیبانی نماید میتواند بوسیله استفاده از حق (وتو) هر گونه تصمیم شورای امنیت را علیه مصر خنثی کند ولی اگر شوروی بقول روزنامه (لوموند) چاپ پاریس کاملاً بطرزی جدی از مصر پشتیبانی نکند ، دو آن صورت جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر دوچار مضیقه سیاسی خواهد شد و همان روزنامه (لوموند) که بمناسبت فرانسوی بودنش در امر ملی شدن شرکت کانال سوئز ذی نفع است میگوید ممکن است که رئیس جمهوری مصر بر اثر جریان های سیاسی از کار بر کنار گردد . ولی تا وقتی دول امریکا و انگلستان و فرانسه بسا یکدیگر

شهری که صادراتش (نفت) و وارداتش (دختر) است

شما تا بحال راجع به مسافرت های ایام عید آبادان خیلی مطالب شنیده و خوانده اید و از ازدحام و کثرت جمعیت و میهمانان خوانده و ناخوانده داستانها شنیده اید ولی شاید کمتر فکر کرده اید که علت و نتیجه این گردشها و تحمیل شدن آنها و با آن سختی از یکماه قبل بلیط خریدن و بازحمت بمقصد رسیدن چه بوده است؟ بنده میخواهم یکی از نتایج آنرا که تقریباً سالهای اخیر رایج شده و اکثرآ ب نتیجه خوب رسیده است برای شما نقل کنم.

اگر بعد از تعطیلات فروردین به آمار تقریبی روزنامه ها و مجلات توجه کنید می بینید که مثلاً سال گذشته پنجاه هزار نفر بوسایل مختلف بخوزستان آمدند و سال قبل از آن مثلاً چهل هزار

مشاوره نمایند معلوم نیست آیا درصد بر خواهد آمد به شورای امنیت شکایت کنند یا نه؟ و این مشاوره در همین هفته صورت خواهد گرفت.

روزنامه لوموند می گوید در قضیه ملی شدن موسسات نفت ایران چند سال قبل چون دولت شوروی بکلی خود را کنار کشید، تشنجات بین المللی ایجاد نشد ولی دولت شوروی در امر ملی شدن کانال سوئز از نظر سیاسی ذی علاقه است یا بنظر می رسد بـ سا روابطی که بادولت مصر دارذی علاقه است ولذا اقدام دولت مصر (این جمله را هم روزنامه لوموند میگوید) با نتایج و عواقب خود، ممکن است صلح یا جنگ دنیا را در برداشته باشد.

البته بحث در موضوع بسیطی مثل مسئله ملی شدن کانال سوئز با جهات گوناگون آن محتاج گفتگوی بیشتری است ولی چون کنجایش بحث مایک صفحه است در این شماره مطلب را بهین جا خاتمه میدهم.

نفر و سالهای قبل کمتر و بهین نسبت تعداد مسافرین خوزستان و آبادان کم میشود و شاید بشود ادعا کرد که هشت یاده سال قبل کسی هوس و یا حوصله نمیکرد که ایام عید را باین نقاط بیاید و اگر کسی هم میخواست که از شرمیهمانها و دیدن و بازدید عید خلاص باشد و از زیر بار این سنت باستانی شانه خالی کند اصفهان، شیراز و یارشت و مازندران را انتخاب میکرد.

تعداد معدودی از آنها که بستگان و فامیل نزدیکشان جزء کارکنان شرکت بودند برای تجدید دیدارشان متحمل زحمت مسافرت میشدند آنها هم مثلاً پدری و یا مادری بمنزل فرزند خود میآمدند اینک همسایه ده سال قبل و ناشناس با یک گروه طفیلی وارد شوند و بعد با سماجت صاحبخانه را وادارند که این چند شب را در گوشه کنار منزل روی چمدان، توی وان حمام یا توی راهرو بخوابد. خلاصه اگر مسافری بود از آن دسته بود که واقعا دیدارش مایه خوشحالی میشد.

اما بعدها که این مرض مسافرت جنوب شیوع پیدا کرد کم کم بنتایج غیر مستقیم و مفیدی رسید که عده داوطلبان را روز افزون نمود. و آن نتیجه هم شوهریابی دختران و یا بعبارت دیگر آب کردن و قالب کردن دخترهای فامیلی بدوستان و آشنایان بود که بتدریج آثارش ظاهر گشت و بر تعداد دوشیزگان و فامیل های دختر دار مسافر اضافه شد. بقول یکی از رفقا پدری که دو سال متوالی دخترش را با آبادان آورده بود و متاسفانه در اثر ناشیگری و یا بدشانسی دختر مشتری برایش پیدا نشده بود سال سوم قبل از حرکت با دخترش اتمام حجت میکنند که اگر این دفعه هم دست خالی بر گردی دیگر گردش عیدی خبری نیست.

و میگفت که اتفاقاً تهدید کار خودش را کرد و دختر خانم جوانکی را بتور انداخت.

البته کسانی هم که برای دیدن دستگاہ صنعتی آبادان و مناطق از این فرصت و تعطیلی استفاده میکنند بین مسافرین زیاد دیده میشوند و مخصوصاً بعد از ملی شدن (اسمی) نفت و سرو صدائی که این دستگاہهای صنعتی در دنیا و خود کشور بر پا کرد خیلی ها میل دارند که لا اقل حالا که آنهمه ضرر بیپوده کشیده اند و چوب این نفت لغتی را خورده اند و هزینه زندگیشان در هر سال دو برابر شده است، آنرا دیده باشند لذا بالای تمام آن ضرر های مبارزاتی، ضرر و ناراحتی مسافرت عید را در آن شلوغی تحمل میکنند، ولی اکثریت بادسته اول است، و اتفاقاً درست هم فکر کرده اند زیرا در هیچیک از شهرهای ایران شهری مثل آبادان پیدا نمیشود که اکثریت جوانهای مجرد آن باسواد، خوش لباس با تربیت و نسبتاً پردرآمد باشند.

قضیه اصالت و نجابت و سوابق و ثروت خانوادگی هم مطلبی است که روز بروز دارد از بین میرود. و حق و هم همین است، زیرا مثلاً بدختر یا بغمانواده آنها چه مربوط است که پدر این آقا که امروز مهندس یا لیسانسیه و یا دیپلمه است و بالاخره کار میکند و درآمد خوبی هم دارد و خواهان دختر آنها هم هست بقال یا حمال یا کوزه گر و یا نجیب زاده بوده و چون این افراد بحکم شغلی که دارند مجبور و یا محکومند که تا اواخر عمر در همین تشکیلات باشند و دیدار خانوادگی اگر میسر باشد شاید سال یا سه سال یکمرتبه آنها بمدت کوتاه بیشتر نیست لذا آنها شرط معامله اخلاق و شغل و یا قیافه و

بر خورد خوب و تربیت است که آنهم نسبت بسایر نقاط ایران باید گفت که جوانان مجرد یا متأهل شرکتی در اثر معاشرت و همکاری مداوم با خارجیان کسب اصول اخلاقی و معاشرتی بهترین تیپ اقران خود میباشند. پس میماند یک موضوع و آنهم واسطه و رابطه است. که الحمدلله همه کارگشته و آشنا بامور هستند.

اولا بطوریکه نگارنده مطالعه کرده ام و از روی اطلاعات و مسموعات دوستان آمارگیری نموده ام بیشتر این وصلتها بوسیله شوهر خواهرها انجام می شود.

یعنی اغلب خواهرهای دلسوز و مهربانی هستند که از چندماه قبل از عید بگوش شوهر بیچاره و از همه جا

آنوقت است که شوهر از همه جا بیخبر و گاهی هم باخبر و دلسوز باید در کیسه را باز کند. و دعوت های عصرانه و وام و یاسینما و باشگاه شروع میشود که مثلا هنوشنگ یا منوچهر و یا... که مورد نظر خانم است بتواند با خواهر عزیزش آشنا شود و ملاقاتی بکند و هم با تحریک و تشویق بیای گودال بیاید و کارها جور شود.

البته زرنگی و زیبایی و هوش دختر خانم در اغفال آقا زاده تاثیر دارد خلاصه یا شوهر خواهر جریان را میداند که در آن صورت قبلا مقدمه در وصف خواهر زن چیده و زمینه را آماده کرده است و یا بعدا متوجه می شود که باز با صراحت خانم مجبور است وارد معرکه شود و با وسایل مختلف

بیخبر می خوانند و او را وادار میکنند که کاغذ بالا بلندی تهران و یا شهرستانها بنویسند و فامیل خانم مخصوصا خواهران دمیغت ایشان را دعوت کنند.

البته این دعوت با قرارهای قبلی با هزار ناز و تعارف قبول مسمی شود و اغلب کرایه و پول بلیط دوسره و یا ختم بکسر آن بیای آقا داماد است و تازه این اول خرج است زیرا یکی دور و پس از ورود بها تعلیماتی که خواهر گرامی و آشنا بکار چه قبلا و چه در آن دوسه روز اول بخواهر کوچکتر می دهد او را آماده میدان میکنند.

رفیق بیچاره را گرفتار و همدرد خود سازد و البته در هر دو صورت مغارج آقا خیلی زیاد است زیرا هر چه باشد بالاخره رضایت خانم را حاصل نمودن خرج دارد. و این راهم باید اضافه کرد که اکثرا همین دامادهای جدید و مخصوصا خواهر زنهای اینجوری که بوسیله واسطه این آقایان ازدواج می کنند بعدها و شاید پس از یکی دو سال دشمن شماره یک آن خانواده می- شوند البته بنده علت آنرا نمیدانم یا باید گفت بر اثر کلاهی که سرشان رفته و یادستیزی است که بآن کاتالیزرها داده می شود در هر حال نظایر اینجالت زیاد دیده شده است.

حالا فرض کنیم کارها جور شد و فلان آقای بخت برگشته ضمن رقص با گردش دسته جمعی و یا میهمانی فرصتی کرد و با هزاران ناراحتی و لکنت زبان بدختر خانم که قبلا کوشش آماده و آرزوی شنیدن این مژده بزرگ را دارد نزدیک میشود و اظهار علاقه و عشق و پیشنهاد ازدواج میکند. تازه خیال می کند دخترک فوری با خوشحالی آن را قبول میکند! البته خیر. بلکه او خود را بکوچه علی چپ میزند دورنگش سرخ می شود و خود را نا آشنا بمکتب عشق و زبان عشق میداند و بایک ساعت معطلی و یکدینیا کرشمه قبول یا عدم قبول آنرا با اختیار شوهر خواهر و خواهر بدتر از همه بزرگ فامیل که حتما در شهر موطن دختر زندگی میکند و اگذار میکنند زیرا اگر قبولی زود اعلام شود و یا اختیار کلی عده حاضر باشد آن لطف و فایده بعدی و طرح شده را ندارد بلکه باید یا در مدت مدتی در انتظار گذاشت و دوسه ماهی چند نامه از آن نامه های که همه میدانیم برایش نوشت و خوب او را بخت و با جوابهایی که میدهد اعترافاتش از او گرفت و تازه وقتی رام شد و سرخط آمد کم کم سنگی زیر پایش انداخت و از تشریفات بخت نمود تا یکدفعه



صادرات ...

ریمیده نشود .

تازه باید تا بستان مرخصی بگیرد و نزد فامیل دختر برود و نصف بیشتر موانع را که تا بحال چیزی را جمع بآن گفته نشده بر طرف نماید و بادست خالی و مبالغ زیادی خرج مراجعه نماید .

لازم بتوضیح نیست که روز اول وقتی مذاکرات مقدماتی در آبادان شروع می شود مهمترین موضوع که هر چند دقیقه تکرار می شود اینست که ما و خانواده ما اهل پول و خرج تراشی و دختر فروشی نیستیم و با آن رسوم و عادات که متعلق بعهد بربریت است مخالفتیم و همینقدر که توافق اخلاقی و پسند طرفین علاقه دختر و پسر موجود باشد بقیه اهمیت ندارد و بعد شرح مبسوطی را جمع به محسنات جوانک بیچاره و اصالت خانوادگی که هرگز ندیده و نشناخته بیان می کنند بطوریکه امر بخود آقا هم مشتبه می شود و بقول معروف هندوانه زیر بغلش میگذارند و واردش میکنند که تحمیلات را بپذیرد .

عکسی تنها و یادر همان جمع فامیلی از او با خود میبرند تا بپه فامیل نشانش بدهند و تازه از راه دور منتی بسرش میگذارند و می نویسند که مثلا عموجان سرهنک و یادانی جان سرتیب زیاد از این جریان راضی نیست زیرا ایشان آرزو داشتند که مثلا شوهر پری خانم باید قدش ۱۷۵ متر و یا چانه اش پهن و یاموهاش مجعد باشد ولی ما بسکه از تو و محسنات و رفتار و اخلاق و نجابت خانوادگی تو تعریف کردیم ایشان را بزحمت راضی نمودیم .

از خانم یکی از دوستان نزدیکم که دو خواهرش را در عرض دو سال در آبادان و مسجد سلیمان آب کرده است پرسیدم که فلانی چه اصراری داری که مردم را با هزار دوز و کلک و ادار به ازدواج کنی و در معامله که خیر و شرش نامعلوم است وارد باشی و دوندگی کنی زیرا معلوم نیست که پس از چند ماه که آنها از آسیا بپا افتاد و آتشها



واردات ...!

بخر و مخصوصا باین دسته از آنها که جوانکی مودب و دست و دل باز که چشم بدلیز طنناز و دست مبارک بکیف پول دارد همراهشان میباشد چهار برابر تحمیل می کنند و آقا زاده باید مقداری زیادی سوغاتی را برای بستگان و نزدیکان ندیده و نشناخته همسر آینه اش بخورد و تا بر حاتم طائی بودن و آفائی او گواهی بدهند و بدین وسیله بلا موقتا رفع می شود تا وعده تابستان برسد و در آن موقع هم باز مجبور است مقادیری سوغاتی بر حسب صورتیکه پری خانم بوسیله نامه با اسم خاله خانم، عمه خانم و غیره داده است تهیه نماید و برای اتمام کار بتهران و یا شهرستان موطن دختر برود .

در آن نجاست که آقا میفهمد چه کلاهی سرش رفته، یعنی مبالغی خرج کرده و وارد معرکه شده است و عده زیادی هم از موضوع باخبر هستند و تازه برخلاف مذاکرات قبلی و وعده های شفاهی باید مبالغی هم خرج تشریفات و مخارجات بکنند و هزار لعنت بخودش و مسبب این جریان بفرستد و پس از ایرادهای گوناگون و زحمات زیاد که تازه مورد رضایت همسر عزیز نخواهد

فروش کرد و چشم های بیشتر باز شد رضایت و توافق کامل طرفین موجود باشد .

چه بسا که ترا فحش بدهند و مسبب بدبختی خود بدانند و حتی خواهرت ترا نفرین نکند زیرا در آن صورت تمام زحمتها فراموش می شود بعلاوه برای تو غیر از ضرر نفعی ندارد . خانم دوست من خندید و گفت: کاشتنده خوردیم کاریم و خورند .

راست هم میگفت زیرا یادم هست که هفت سال پیش خودش هم بوسیله شوهر خواهرش که یکی از اطبای شرکت است و حالا شغل و معرفت بیشتر و بهتری دارد بزیش دوست عزیز من بسته شد .

و اما بقیه ماجرا را بشنوید که در واقع اینروزها فصلش رسیده است و یعنی نهالهایی که در آن ایام بدست خواهر مهربان کاشته می شود در این ماهها بارور میشوند و بدین ترتیب که پس از قرارهای شفاهی و حضوری و خرید مقادیر زیادی سوغاتی از بازار لعنتی آبادان که اغلب اجناس را از تهران وارد میکنند و با اسم قاچاق و خیلی گرانتر از تهران بمسافرین قاچاق

یک میهمانی بشام ۷۵ سال تسلط مصر را بر کانال سوئز بتاخیر انداخت.

ملی شدن کانال سوئز که این همه سروصدا برای آن در محافل سیاسی جهان پیاشده یک حادثه جالب سیاسی دارد که هر گاه انگلیسها در ۷۵ سال قبل با تردستی نمی جنیدند امروز وضع کانال طورد دیگری بود.

قرارداد فرانسویان صد میلیون فرانک طلا در قبال وثیقه سهام بوی در ۱۱ درصد سود پردازند.

یکروز قبل از امضای قرارداد برخی از بانکداران فرانسوی که باید وام را می پرداختند خود را کنار کشیدند و خدیو مصر مایوس و سرگردان ماند. اینجا بود که انگلیس ها دست بیک حمله بزرگ و ماهرانه زدند که سرچشمه اش از یک میهمانی آغاز میشود:

اینک جریان وقایع

در ۱۷ نوامبر طی یک میهمانی که در منزل «هانری اوپنهایم» بانکدار معروف انگلیسی در لندن داده می شد «اوپنهایم» به مهمان پهلودستی خود «فردریک گرین وود» مدیر مجله «پال مال گازت» اطلاع داد که بین اسمعیل پاشا وعده ای از بانکداران فرانسوی مذاکراتی در مورد پرداخت وام در شرف پایان یافتن است.

«گرین وود» که بمسائل خاور

فردینا ندولسپس فرانسوی برای حفر این کانال با مشکلات فراوانی مواجه شد که اولش کارشکنی انگلیسها بود. اما پس از حفر کانال انگلیسها شروع کردند تا در کانال و سهامدارانش رخنه کنند.

سهام کمپانی کانال بین ۳ سهامدار فرانسه، انگلیس و مصر تقسیم شده بود اسمعیل پاشا خدیو مصر ۱۷۷ هزار سهم داشت که هر یک از آن دو هر گاه به آن دست می یافتند اکثریت را در شرکت در اختیار داشتند.

خدیو مصر فرق در شهوت و قمار و عیش و نوش بود و سخت گرفتار فقر مالی بود.

در اواخر اکتبر ۱۸۷۵ وضع دولت و خدیو مصر آنچنان بد شد که وی تصمیم گرفت در ازای گروی سهام خود وام از فرانسویان دریافت کند

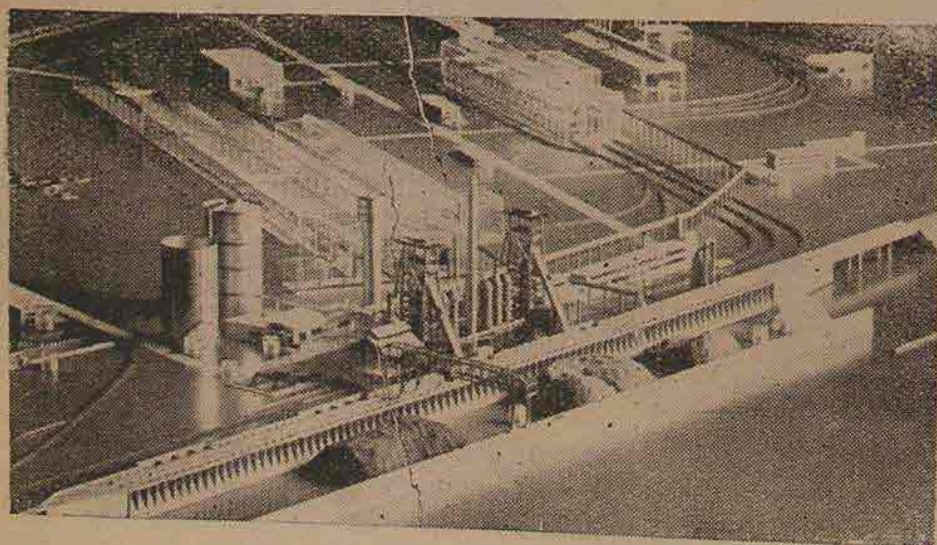
بود دست زتش را بگیرد و بخوزستان برگردد.

حالا دو ماهی است که مرخصی بروها راه افتاده اند و آنها هم برای این مقصود رفته اند این روزها مشغول و گرفتارند ما در خوزستان چشم بر راه عروس و داماد و نتایج حاصله هستیم. شما شهرستانیها و مخصوصا تهرانیها شاهد جشنها و عروسیهای متعددی میباشید که آقا داماد عضو شرکت هستند و لابد از خوبیهای آن و از جریان قالب کردن عروس خانم کم و بیش اطلاع دارید و در همه جا صحبت میکنند. غافل از اینکه این صحبتها بگروه مسافرین سال آینده و کم بودجا و کمی گرانی خوار و بار و میوه اضافه میکنند و ما را در چه زحمتی میاندازد.

نزدیک آشنائی و احاطه کامل داشت فوراً متوجه اهمیت خبر و وخامت اوضاع گردید و بدون فوت یک ثانیه وقت میز ناهار خوری را ترک گفته و سوار درشکه شد و همان شبانه در منزل «لرد دربی» وزیر خارجه انگلستان را بصدا در آورد «لرد دربی» او را با سردی و بی اعتنائی خاصی پذیرفت.

«گرین وود» که از بی اعتنائی وزیر امور خارجه بهیچوجه دلسرد نشده بود دوباره سوار درشکه شد و سرعت راه خانه «دیسراپلی» نخست وزیر انگلستان را در پیش گرفت و او را فوراً در جریان واقعه ای که منافع بریطانیا را بشدت در معرض خطر قرار داده بود گذاشت و از او درخواست نمود که در مورد مقابله با این خطر عظیم از هیچ نوع اقدام جدی و آنی فرو گزار نکند.

فردا صبح ژنرال «استانتون» نماینده بریطانیا در مصر با اطلاع خدیو رسانید که هیچ قراردادی را قبل از وصول و بررسی پیشنهادات لندن امضا نکند.



یکی از تاسیسات جدیدی که دولت مصر آغاز کرده ایجاد کارخانه ذوب فولاد است که ۲۳۵۰۰۰ تن فولاد ظرفیت سالیانه آن بوده و دو بیست هزار تن لوله و تیر آهن و غیره محصول آنست.

شده و در ۲۶ نوامبر موضوع دیگر
پکلی خاتمه یافته بود و اسمعیل پاشا
یکصد و هفتاد و هفت هزار سهم خود را
بکنسول انگلیس در قاهره تسلیم نمود
و از این قرار بود که فرانسویان اکثریت
را در کانال سوئز از دست دادند و در
مدتی کمتر از هشت سال با مداخله
نکردن مسلحانه در اسکندریه در کنار
انگلیسها فرانسویها تمام مصر را از
دست دادند.

واقعا بعضی اوقات وقایع عظیم
و حوادث شگرف تاریخ بچه چیزهای
بی اهمیتی بستگی پیدا میکند!

مثلا کریک روزنامه نگاران انگلیسی
در ۱۷ نوامبر ۱۸۷۵ در منزل «سر
اوپنهایم» بشام دعوت نداشت شاید
تحت الحما یکی انگلیس در مصر
بوجود نمی آمد و یا اقلا در سرزمین
کلتوپا تر نقشه دنیا طور دیگری ترسیم
می شد.

انگلیسی قرار ملاقات گذاشته بود
تسلیم نمود.
یک ربع بعد «کری» در منزل ثروت مند
معروف حضور بهم رسانید و با سردی
خاصی بوی گفت:

— نخست وزیر برای فردا صبح
یک میلیون لیره استرلینگ طلا احتیاج
دارد.

روچیلد در این موقع در کنار میز
غذا خوری مشغول انگور خوردن بود
پس از اینکه بابی اعتنائی خاصی دوسه
حبه انگور دیگر را مکید بدون اینکه
از مورد استعمال و محل مصرف این مبلغ
عظیم که پیش از هشتصد میلیون ریال
امروز بود پرسشی کند خطاب به «کری»
گفت:

— تضمین و وثیقه این مبلغ چیست؟
— دولت اعلی حضرت
— بسیار خوب کافی است.
فردا عصر این مبلغ بمصر حواله

اسمعیل پاشا که از وام دهندگان
فرانسوی خود مایوس و دل سرد شده
بود درخواست او را پذیرفت و قول
مساعد داد.

در ۱۸ نوامبر دیسرایلی جلسه
فوق العاده هیئت وزیران را تشکیل داد
و موضوع را با همکاران خود در میان
نهاد و با وجود اینکه بعضی از وزراء
در این مورد مخالفت و مقاومت جدی
بخرج میدادند معاهده امفوق شد که از آنها
در باره فیصله دادن باین موضوع اختیار
تام بگیرد.

تنها مشکلی که باقی مانده بود
پیدا کردن یک میلیون لیره استرلینگ طلا
بود که می توانست با مبلغ پیشنهادی
فرانسویان برابری کند.

هنگام خروج از همارت نخست
وزیری دیسرایلی تکه کافندی را امضا
کرد و بمنشی مخصوص خود بنام «کری»
که قبلا با «روچیلد» بانکدار معروف



از اقداماتی که (جمال عبدالناصر) انجام داد تقسیم
اراضی وسیع این کشاورزان بود و اینکار مرتبا در سراسر
کشور ادامه دارد. در این عکس (ناصر) برك مالکیت را
بکشاورزان تسلیم می کند و با آنها شادباش می گوید.

با انان مصری در انتخابات تاریخ ۲۸ خرداد امسال برای اولین
بار شرکت کردند.

در اردوی بین‌المللی دانشجویان چه خبر بود ؟

دانشجویان خارجی از روحیه دمکرات و «خودمانی» شاه متعجب شده بودند!

این دانشجویان دانشکده معقول و منقول بیش از همه با آواز ورقص کردی مسلط بود.

دکتر حسین پیرنیا نماینده مجلس و استاد دانشگاه که سه روز در اردوی بین‌المللی دانشجویان بوده است، جزئیات کار اردو را برای خوانندگان خواندنیها شرح می‌دهد:

اردوی ۲۵۰ نفری بین‌المللی دانشجویان پایان یافت، خبرنگار خواندنیها برای اینکه خوانندگان عزیز را در جریان این مراسم جالب و پرشکوه بگذارد، با آقای دکتر پیرنیا نماینده مجلس و استاد دانشگاه که در این مراسم شرکت داشته است تماس گرفت و جریان مشروح اردوی پسران را از زبان ایشان شنیده و اینک بدرج آن می‌پردازد، باید اضافه کرد که خبرنگار عکاس خواندنیها در اردو شرکت کرده و عکس‌ها را او تهیه کرده است:

سابقه کار

دکتر پیرنیا گفت: بدستور اعلیحضرت همایونی اداره املاک از دانشجویان کشورهای مختلف دعوت کرده بود تا برای مدت ده روز مهمان اداره املاک باشند و چند روزی با دانشجویان دانشگاه تهران در یک اردو زندگی کنند، محل اردو در ده کیلومتری هتل رامسر، در یک موقعیت طبیعی بسیار زیبا در پای کوه نزدیک دریا انتخاب شده و در اندک مدتی با سرعت زیاد تشکیلات کافی برای زندگانی ۲۵۰ نفر دانشجویان فراهم شده بود، تهیه آب، لوله کشی آب در محوطه اردو نصب موتور برق، سیم‌کشی برق، ساختمان یک آشپزخانه مجهز، ساختمان حمام و وسایل شستشو و تعداد کافی چادرهای مجهز برای اقامت دانشجویان قبلاً تهیه شده بود، یک چادر هم برای کتابخانه و قرائت‌خانه و چند چادر هم برای پذیرایی از مهمانان اختصاص داده شده بود.

علت شرکت من

من از طرف آقای دکتر پیرجندی رئیس بنکاه عمران و مسدیر اردوی بین‌المللی دانشجویان برای کنفرانس دعوت شده بودم، باید در نظر داشت

بوسیله خود دانشجویان اداره می‌شد، دانشجویان بگروه‌های ۳۲ نفری تقسیم شده بودند و هر گروه ۳۲ نفری یک

که دکتر پیرجندی متخصص تعلیم و تربیت از امریکا است و چون در این قسمت مطالعات و تجربیاتی دارد باین کار دعوت شده بود، در این اردو علاوه بر ۱۵۰ نفر دانشجویان ایرانی متجاوزاً ۷۰ نفر دانشجویان کشورهای آمریکا، لبنان، عراق، پاکستان، افغانستان، هند، ایتالیا، اردن، سوریه، مصر و ترکیه شرکت داشتند.

کاملترین گروه دانشجویان خارجی دانشجویان آمریکایی بودند که تعداد آنها ۲۰ نفر بود و همگی از دانشگاه «کرنل» از شمال آمریکا انتخاب شده بودند و عموماً جوانانی ورزشکار و بخصوص درس خواننده و اهل مطالعه بودند.

در مرکز اردو پرچم‌های این کشورها در یک نیم‌دایره افراشته شده بود که در وسط آن پرچم سازمان ملل متحد بچشم می‌خورد، در مراسم پرچم که هر روز صبح ساعت ۷ صبح انجام میگرفت اول پرچم سازمان ملل متحد و بعد سایر پرچم‌ها در یک زمان بوسیله دانشجویان افراشته میشد.

در اردو همه گونه وسایل ورزش آماده بود و همه روزه در ورزشهای مختلف مسابقات جالبی بین دانشجویان انجام میگرفت.

غرفه‌ها

مقرر شده بود که هر دسته از دانشجویان خارجی غرفه‌ای که معرف مملکت آنان باشد در اردو بسازند و همینطور دانشجویان هر دانشکده از دانشگاه تهران نیز یک غرفه که معرف دانشکده آنها بود ساخته بودند، اردو



رادیو تهران است، این آقای رومی برقص و موسیقی و آواز کردی تسلط خاص داشت.

این برنامه در حضور اعلیحضرت همایونی نیز اجرا شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت.

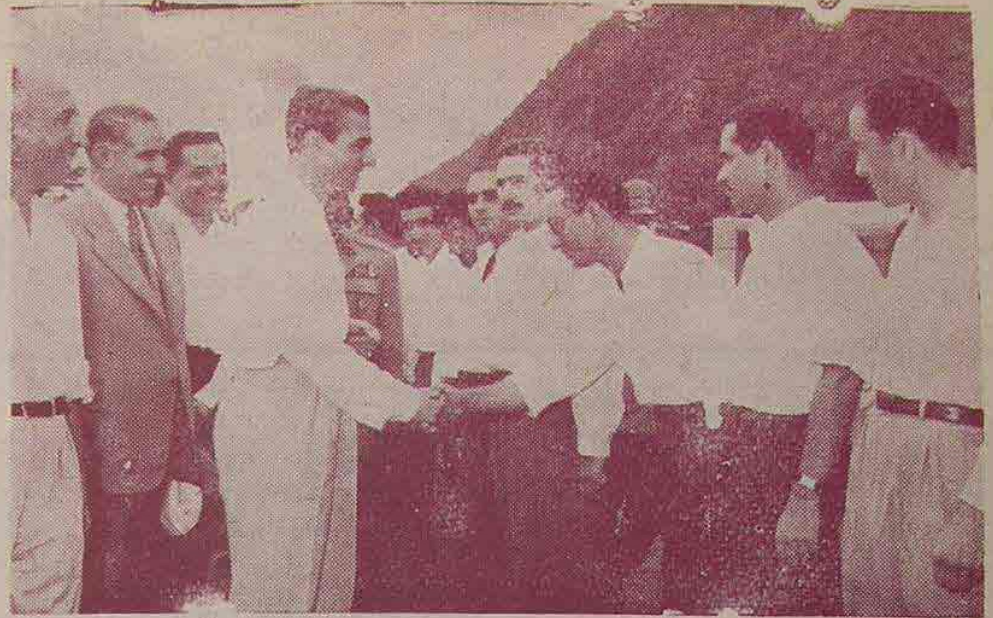
روزنامه اردو

یکی از دانشجویان ایرانی اداره روزنامه یومیه اردو را بعهدہ گرفته بود و در این روزنامه کاریکاتورهای بسیار جالب و شوخی‌های شیرینی از جریانات اردو وجود داشت، در تمام این جریانات آنچه که بچشم می‌خورد و کاملاً دیده میشد شور و شوق خاصی بود که بر آن محیط حکمفرما بود و همه چشم بانظار ورود شاهنشاه بودند، هر دقیقه که هوا قدری غبار آلود میشد و ابر در روی آسمان پیدا می‌گشت و تشریف‌فرمایی ایشان مورد تردید قرار میگرفت یک روح نگرانی و ناراحتی بر کلیه دانشجویان مستولی میشد.

تشریف‌فرمایی شاهنشاه

روز ه‌شنبه خبر رسید که با وجود بودن ابر طیاره شاهنشاه از تهران حرکت کرده است.

از شنیدن این خبر اردو غرق در مسرت و شادی شد و همه مشغول تهیه وسایل استقبال و پذیرائی گردیدند،



شاهنشاه يك يك دانشجویان را مورد تفقد قراردادند ، دکتر اقبال دکتر پورنیا افتخار حضور دارند .

خوری از مدعوین دعوت می‌کردند، تمام دانشجویان مامور پذیرائی لباس ترکمن داشتند و عجب اینجاست که چند نفر از آنها آمریکایی بودند .

این عده خوب میرقصیدند و رقص‌های محلی ترکمن را بنحو جالبی برای مدعوین نمایش میدادند - شب بعد دسته دیگر با پوشیدن لباس کردی پذیرائی کردند، در این شب که رهبری ارکستر و رقص و آواز بایک دانشجوی معقول و منقول بنام آقای رومی بود که بعدها معلم شد خواننده آواز کردی

رهبر داشتند و در چهارچادر (هرچادر ۸ نفر) ژندگی میکردند، گروه دانشجویان بوسیله رهبران خود باریس اردو و دکتر بیرجندی تماس داشتند.

برنامه جالب

اغلب برنامه‌های تفریحی دانشجویان جالب و دیدنی بود ولی آنچه که بیشتر از همه جلب توجه مرا کرد، برنامه‌ای بود که دانشجویان با لباس محلی ترکمن اجرا کردند، در آن شب چند نفر از دانشجویان لباس دوشیزگان ترکمن را پوشیدند و جلو در اطاق غذا



دانشجویان ایرانی و خارجی در لباس محلی کردها، سواری هم از تفریحات یومیه بود.



دانشجویان امریکالی در لباس ترکمنی دیده میشوند.

برنده شناخته‌شد و مورد تقدیر ملوکانه قرار گرفت.

تقاضا و شوخی

دانشجویان از اعلیحضرت درخواست کردند که چون سه روز بایران آمده و برنامه اردو مختل شده است اجازه فرمایند سه روز بیشتر بمانیم، اعلیحضرت فرمودند، من حرفی ندارم ولی قرار است بعد از شما اردوی دختران باینجا بیایند، آنها را باید راضی کرد.

دانشجویان که تحت تاثیر روحیه آزادمنش شاهنشاه قرار گرفته بودند گفتند، راضی کردن دخترها با خودمان... از این بیان همه خندیدند!

آن چیز که مهم بود

دکتر پیرنیا اضافه کرد، آن چیز که در این جریان بیچشم می خورد و بسیار مورد توجه قرار گرفت، روحیه و مکررات و آزادمنش شاهنشاه بود که دانشجویان خارجی را بتعجب واداشت اعلیحضرت با حوصله کامل، به تقاضاهای دانشجویان توجه کرده و بهمه جواب می دادند، رفتار خودمانی شاهنشاه آنچنان همه را تحت تاثیر قرارداد که بعد از مراجعت اعلیحضرت همه بکلی شیفته و فریفته پادشاه ورزشکار و مومکرات ایران شده بودند.

دانشجویان آمریکائی دورتادور اعلیحضرت جمع شدند و سئوالات خود را مطرح کردند.

دانشجویان آمریکائی اطلاعات زیادی درباره ایران بدست آورده اند و خیال دارند پس از مراجعت جریان مشروح مشاهدات خود را در کتابی بچاپ برسانند.

بعد از مصاحبه اعلیحضرت بقسمت ورزشی اردو رفتند و مسابقات را از نزدیک دیدند، در مسابقه باسکتبال بین تیم دانشگاه تهران و دانشگاه امریکا دانشگاه تهران برنده شد و در مسابقه تیراندازی یک دانشجوی افغانی با بدست آوردن رکورد کم نظیری (۴۲ از ۵۰)

اعلیحضرت بعد از پیاده شدن از اتومبیل با اتفاق آقای دکتر اقبال رئیس دانشگاه وزیر دربار و آقایان سر تیب نصیری و آتابای بالباس فرم اردو (پیراهن سفید و شلوار بلند) نزول اجلال فرمودند و پس از عرض خیر مقدم بوسیله یکی از دانشجویان در حضور ایشان مراسم پرچم اجرا شد و بعد از آن بیک یک گروهها تشریف فرما شدند و با دانشجویان هر گروه جداگانه عکس برداشتند و بعد از آن با دانشجویان برای شنا عازم دریا شدند و مسافت زیادی در دریا شنا فرمودند فقط تعداد معدودی از دانشجویان توانستند تا آن مسافت با ایشان شنا کنند.

پس از مراجعت نزدیک ساحل دانشجویان ایشان را روی دست بلند کردند و با صدائی که از شوق و مسرت می لرزید شعار جاوید شاه بر محوطه اردو طنین افکند.

اعلیحضرت اجازه فرمودند که نماینده دانشجویان هر کشور با ایشان ناهار صرف کنند. پس از صرف ناهار زیر سایه یک درخت در وسط اردو به استراحت و قرائت روزنامهها پرداختند در این موقع دانشجویان امریکائی تقاضای یک مصاحبه کردند و ایشان موافقت فرمودند.

ضرب المثلها

کتابها و دوستان باید با دقت انتخاب شوند: کم و خوب

«اسپانیائی»

نه قرض بده و نه قرض بگیر.

«انگلیسی»

مغز پوک و تو خالی، دکان شیطان

«فرانسوی»

است.

شخص کم حرف معلوم است عقل

«ایتالیائی»

دارد.

«دنیای جدید»



خب راس میکه، کجا بره؟
 درد دل حسن آقا خیلی ناراحت
 کرد دلم میخواست نروتمند بودم و حسن
 آقا را از این همه غصه نجات میدادم
 ولی چه میتوانستم بکنم، زندگی منم
 با حسن کمی تفاوت داشت، آنها که همه
 چیز دارند درد حسن آقاها را حس
 نمیکند منم که دردش را حس میکردم
 چیزی نداشتم.

یک کفهی ترازوی طبیعت، کفهی
 عاطفه است و کفهی دیگرش کفهی ثروت
 هرچه این کفه پائین تر برود و
 سنگین تر بشود آن کفه سبک میشود
 و بالا میاید صد هزار در بدر و ضعیف
 اگر در یکساعت از تهی دستی جهان
 بدهند، بردامن کبریای کادیاک نشین
 گردی نمی نشیند.

چنان تحت تاثیر گفته های حسن آقا
 قرار گرفته بودم که گرما و گر سنگی را
 فراموش کردم.
 با او گفتم:

بد نیست نشانی منزل خود را بمن
 بدهید شاید بتوانم کار بهتری برای
 شما تهیه کنم.
 گفت: « اتفاقاً همین نزدیکی -
 هاست».

بغیا بان مولوی که رسیدیم حسن
 آقا ماشین را نگه داشت بعد خواهش
 کرد که سری بسرو سامان زندگیش بزنم.
 از من که کاری بر نمی آمدا گراز
 انجام همین کار کوچک سر بساز می زد
 ناجوانمردی بود.

از تا کسی پیاده شدم و با او براه
 افتادم چند قدمی که رفتم داخل بن بست
 شدیم و به درخانه ی حسن رسیدیم.
 جلوی درخانه شش تا دختر بچه قد
 و نیم قد نشسته بودند و خاکبازی می-
 کردند دوتا از دخترها تا حسن آقا را
 دیدند دست از خاکبازی کشیدند و بطرف
 او دویدند و او را در بغل گرفتند.
 یکی شان بایبان بچه گانه ولی دردناک و
 سوزنده گفت:

« با باجان، اندور یا گوتی (انگور
 یا قوتی) نخلیدی؟ پس چرا دفتی زهر
 اندور یا گوتی میالم؟ به حاله لوزه

تحمل کنم؟ بخدا صبرایوب هم باشه
 تموم میشه.

گفتم: چیه؟ مگه کاسبی نمیکنی؟
 مگه دخل و خرجت بهم نمیخوره؟
 آهی کشید و گفت: ایکاش این مزد
 من بنون خالی بچه های خودم و بچه های
 خاهرم میرسید، بزرگا هر طور باشه
 دندون رو جیکر میزارن جواب بچه ها رو
 نمیشه داد، بخدا هر وقت بچه هام از
 یه چیزی میخان، خجالت میکشم، دلم
 میخاد یه چاه زیر پام واشه، برم فرو،
 مگه بچه های من آدم نیسن؟ مگه بچه
 های خاهر من دل ندارن؟

اینها هنوز رنگ بختنی رو تسوی
 خونهی من ندین، بچه های من در
 حسرت یک آبگوش سیر آه میکشن؟
 چی بگم؟ من بکار خودم حیرونم.
 گفتم: مگر بچه های خاهر تم پیش
 تو هستن؟

با ناله گفت: آه برادر! ایکاش یه
 بچه داشت چار تا دختر کوچوله داره
 که یکساله و رو وبال من شدن.

خاهرم هفت سال شوهر داشت
 شوهرشم بنا بود، اما پارسال از بالای
 چوب بست افتاد و مرده، و یک زن و چار تا
 بچه را بجون من انداخت، چه کنم
 خاهرمه، آیا میتونم از خونہ بیرونش کنم؟
 خاهرم خیلی هم ناراحته، میکه
 داداش من راه بجائی ندارم کاری هم ازم
 نمیداد اینک سربار تو هم شده ام خجالت
 میکشم.

بعد از ظهر یکی از روزها، گرم
 تابستان سال گذشته بود، بسکه راه رفته
 بودم از با افتاده بودم.

در خیابان ناصر خسرو دست بلند
 کردم و یک تاکسی جلو بایم ترمز کرد
 سوار شدم و پهلوی دست راننده نشستم
 و با او گفتم که مرا به خیابان شهباز ببرد.
 با نهایت خضوع، دست روی چشمش
 گذاشت و گفت: اطاعت میشود و بطرف
 مقصد حرکت کرد.

در میان راه بچشم راننده خیره
 شدم دیدم حال عادی ندارد، خیلی مغموم
 و اندوهگین بنظر میرسد و زیر لب
 چیزی میگوید که مفهوم نیست، گاهی
 هم آهسته آهی میکشید.

آهش بقدری عمیق و موثر بود
 که تا اعماق دل اثر میکرد.

با اینکه جوان بود خیلی شکسته
 بنظر میرسید. چین های عمیقی روی
 پیشانی اش بچشم میخورد.

با او گفتم: اسم شما چیست؟ گفت:
 نوکر شما حسن. گفتم مثل اینست که
 غمی در دل داری اینطور نیست؟

تا این جمله از دهان من بیرون آمد
 قطره اشک از چشمان او روی ریشهای
 نیمه بلندش غلطید و گفت:

چه بگویم! دردمن یکی دوتا نیست
 خداهم مرا فراموش کرده من گمان
 میکنم از قلم پروردگار هم افتاده ام
 یا ز بانم لال از خلقت من پشیمون شده! آخه
 یک آدمو این همه مصیبت، یک تن
 ضعیفو اقدر بدبختی، مگه چقدر میتونم

ته میدی میالم اما نمیالی»
دختر کوچک دیگری که چشمهای
سیاه و مژه‌های برکشته‌اش در میان
سورتی خاک آلود جلوه‌وزیبای خاصی
داشت گفت:

«باباجان! بلام دیوه (کیوه)
غلبیدی
من ازبشتی که پابلپنه لاه لقتم پام

زخم شده، باباجون! املوژم به شیشه
لفت تو پام - مامانم، از پام دل آلود،
به عالمه خون از پام اومد، مامانهدفت
که زهر، بابات دیوه بسات
میاله، بات میکنی، دیده بات اوخ نمیشه،
دیده دیوه‌هارو! قایم تلدی؟»

این جمله‌های روح‌کداز، مرا که
بدر بچه‌ها نبودم آتش زد، اشکم را

سرا زیر کرد، بغض بسختی گلویم را گرفت
باخود میگفتم: این منظره‌ها را من
باید ببینم؟ این دردها را تنها کسانی
باید ببینند که حس میکنند!

دولتمندان و دنیا داران که این
تابلوه‌های هم‌انگیز و محنت‌بار را یک
بار درهم عمر نمی‌بینند یا اگر هم ببینند
حس نمی‌کنند اشک نمی‌ریزند ککشان
هم نمی‌گزد.

در عالمی عجیب فرورفته بودم و
خون می‌خوردم، هنگامی که متوجه شد
دیدم قطرات اشک ریشهای نیمه بلند
حسن را خیس کرده است.

دختر کوچولو گفت: «بابا چرا
دلپه میتنی!!»

حسن آقا دیگر طاقت نیاورد که
باقی سخنان دختر بی‌کناه و شیرین‌زبان
خود را بشنود، رو بمن کرد و گفت:

«بچه‌های من بابچه‌های یتیم چه
فرقی دارند من چکار توانسته‌ام در
حق بچه‌هایم انجام بدهم پدر بودن
برای کسی لذت دارد که پیش بچه‌ها سر
بلند باشد نه اینکه مثل من از خجالت
سر بزیر بیندازد منکه غیر از خون دل
خورون و درغم بچه‌ها سوختن از پدری
خدم چیزی نفهمیده‌ام، بچه که نداشتن
و نبودن سرش نمیشود، او میخواهد هر
چه میبیند می‌طلبد.»

هر سال میوه می‌آید و میرود و
من و بچه‌هایم نمی‌دانیم «میوه چه»
مزه‌ای میدهد.



برساند ولی از او خواهش کردم که کمی استراحت کند.

از منزل حسن آقا که خارج شدم فقط در فکر او و بچه‌هایش بودم و هیچوقت خیال او مرا تنها نگذاشت.

بهر در که زدم اربابی دست و دل باز برایش پیدا کنم شاید تار یکخانه زندگی فریضی پیدا کند و لبغندی بر لبان او و خانواده معصومش ظاهر شود نشد.

پس از چهار ماه کودش مردی را پیدا کردم که براننده‌ای پاک و درستکار نیازمند بود و گفت زندگیش را تا منم خواهم کرد.

مشغول شدم ۲ ساعت بعد از ظهر سراسیمه بطرف منزل حسن آقا دویدم خیابان و کوچه خلوت و همه جا در سکوتی عمیق فرورفته بود عطر گل اقا قیا در کوچه پخش میشد، نم نم بارانی که یک ربع پیش بدرو دیوار زده بود بوی غلیظ کاهگل را بمشام میزد.

همان شش تا دختر کوچولو مشغول خاکبازی بودند، یکی از آنها که می‌شناختم دختر حسن آقا است گفتم خانوم کوچولو بابا جان تو خونس؟ دخترک جمله‌ای گفت که مرادم در می‌خکوب کرد.

باز بان شیرین و معصومانه خود گفت: «بابا ما او نخواستند، بابا جان برای من اندور یا گوتی نخلید.» قطرات اشک بیابایی بر گونه‌هایم چکید و ناگهان بغضم ترکید و ببل دل گریه کردم.

دخترک گفت: «چلادلیه مبتنی منچه از شما اندور یا گوتی نغاشم!» این جمله آخر دخترک مثل پتک بغرم خورد در آن هنگام بی بردم که هر وقت دخترک از پدرش انکور یا قوتی می‌خاسته، حسن آقایی بی‌نواد بر او برادر دختر کوچکش بگریه می‌افتاد. داخل خانه شدم، بهمان وضع سابق

جمجمه من رها کرده باشند نیش‌های جانگذاری بود که بمغز و مرکز اعصاب من میزد مثل اینکه یک مار کبرا تا بن دندان زهر آکین خدرا در جگر من فرو کرده باشد نمیتوانم بگویم چه میکشیدم یک مرد این همه بلاکش! یک خانواده و اینهمه مصیبت زده.

حسن آقا تعارف کرد که بنشینم و یک استکان چای صرف کنم ولی بعد عجله خدا حافظی کردم و باو وعده دادم که در صدد کارنایان و آب‌داری برایش باشم و پس از پرداخت کرایه تاکسی از خانه‌اش بیرون آمدم. اصرار کرد که مرا تا در منزل

بیمارستان پرنده (بی بال و پر)



علاوه بر استفاده های مختلف از هلیکوپتر اخیرا امریکاییها یک نوع (هلیکوپتر) را که فاقد ملخ و موتور می‌باشد بشکل اطاق بیمارستان از نقطه‌ای به نقطه با هلیکوپتر دیگری حمل میکنند. خاصیت این اطاق پرنده اینست که قدرت تحرك فراوانی دارد.

بالا ترین شکنجه‌ها و عذاب روحی مخصوص پدران تهی دست‌یست که قادر بانجام آرزوهای فرزندان خود نیستند طعم مرگ را این جور پدراها هر روز می‌چشند، آن آب تلخ و شور و کس و سوزنده‌ای جهنمی که زقوم نام دارد تنها در گلوی اینها ریخته شده است.

بعد حسن تعارف کرد و مرا بداخل منزل برد حیاطی کوچک و قدیمی ساز حوض کوچک و مغزوبه‌ای با کاسی آب سیاه و آلوده وسط آن خود نمایی می‌کرد اطاق‌هایش پشت بآفتاب و تاریک بود و تا نزدیک طاغیچه‌هایش نداشت درهای رنگ و رو رفته و کج و کوله‌اش از قدمت خانه حکایت میکرد هیچیک از پنجره‌ها شیشه نداشت یکی دو پنجره کافه روزنامه‌ای که معلوم بود از میان زباله‌ها پیدا کرده اند چسبانده بودند.

دو تازن با چادر چیت وصله دار کنج اطاق کز کرده بودند یکی نظریسی می‌کرد یکی زاد لمعاد می‌خواند تا چشمشان بحسن آقا افتاد یکی از آنها گفت: داداش چون حاجی رضا آمد در منزل و گفت اگه تا فردا کرایه تو نیارین در حجره اثاثیه تو نو میریزم تو کوچه اگه پولم ندارین او قالی کناره رو از شوما قبول میکنم اونم برای خاطر هماس و الا این حرفها سر من نمیشه.

حسن آقا با چشمانی غم آلود بمن نگاه کرد و گفت: این هم خبر خوش امروز ما!

گفتم ماهی چقدر اجاره میدهی؟ گفت ماهی صد تومن! (یکساله که اصلا نتونستم اجاره بدهم و هر ماه صاحب خونه به تیکه از اثاثیه مارو خودش قیمت میکنه و عوض کرایه میبره حالا خدا میدونه که سر قیمت کردن آنها چقدر مارو مقبون میکنه از اثاثیه ما همون به قالی کناره باقی مونده که حاجی عوض کرایه این ماه خواهد برد.

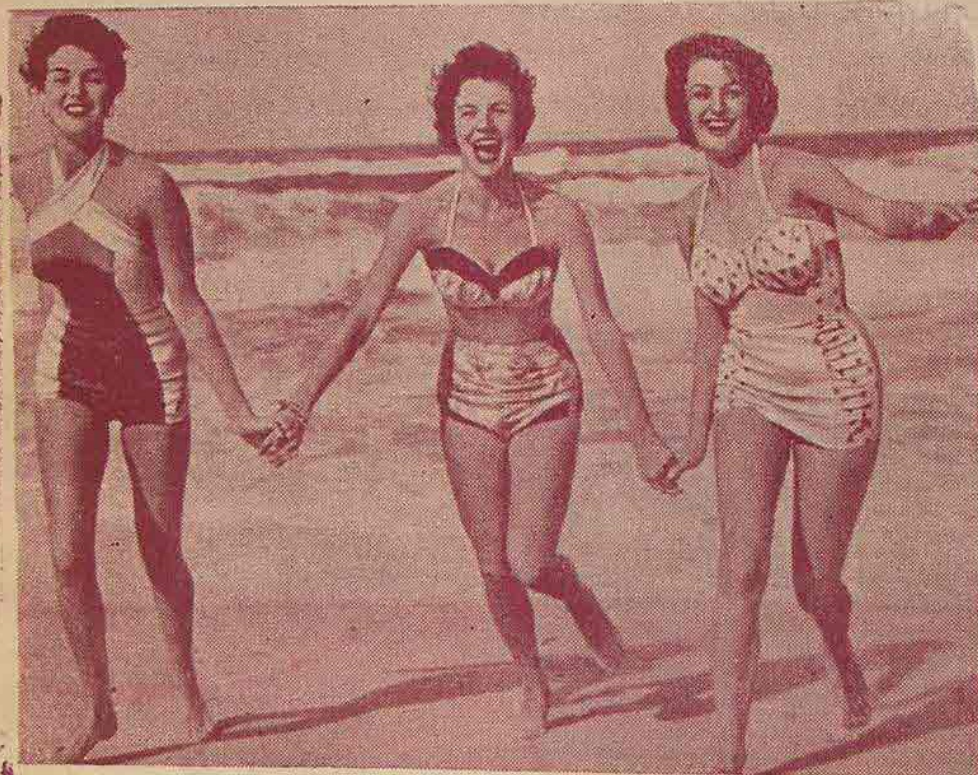
هنگامی که حسن درد دل خود را میگفت مثل این بود که یکدسته عقرب را در

تابستان ۱۹۰۰ و ۱۹۵۶



این خانمها در عصر خود طنزترین دلبران کنایه دریا بودند.

در اینجادر مد لباس ۱۹۰۰ و ۱۹۵۶ می بینید که زنهای چگونه بسوی
هریانی رفته اند - حالا جسته و گریخته در پلاژهای اروپا مد لباس سنوات
۱۹۰۰ بیعد بتن خانمهای زیبا دیده میشود و احتمال می رود سال آینده لباس
بانوان در پلاژ همان مد ۱۹۰۰ باشد.



امروز در میان امواج دریا این دلبران را مشاهده میکنید، فردا را خدا میداند،

بود بسابقه آشنائی نزدیک خانه رفتیم
همان دوزن را با چادر چیت وصله دار
کنج اطاق کز کرده دیدم یکی از آنها
نفریسی میکرد و آن یکی هم قرآن در
دست گرفته بود و از قرار معلوم سوره
«یس» میخواند.

سلام کردم، جواب دادند، خدرا
معرفی کردم شناختند هر دو بگریه
افتادند و قطرات اشکشان روی چادر
چیت وصله دارشان میریخت، ماجرا را
ظاهرش گفت:

حسن آقا پنج روز بعد از روزیکه
باشما بخانه آمد بیکار شد سه ماه هم
کرایه خانه بس افتاد هرچه بدستمان
آمد فروختیم و نان خالی خوردیم!
بچه هام هر شب از پدرشان چیزی می-
خواستند و حسن آقا خجالت می کشید
چه بسا شبها که ما و بچه ها گرسنه
خاییدیم.

یک روز صبح که از خواب برخاستیم
هرچه حسن آقا راصدا زدیم بیدار نشد
دهانش را بو کردیم بوی تند تریاک
دیداد فهمیدیم که خود کشی کرده صدای
ضجه و ناله ما بلند شد یکی دو تا از
همسایه ها آمدند و جنازه اش را بردند
و بخاک سپردند و حالا ما از همین-
نفریسی نان بخور و نمیری میخوریم و به
خیال خودمان زندگی میکنیم ولی چه
زندگی.

در این وقت باز قطرات اشک
خانمها روی چیت وصله دارشان ریخت.
من بهت زده بنقطه نامعلومی چشم
دوخته بودم و هیچ چیز نفهمیدم ناگهان
صدای شیون بچه هام را بگوشه آورد یک
مرتبه همه گریه کنان بخانه ریختند خانمها
گفتند:

بچه چه خبره.

دختر حسن آقا گریه کنان گفت:
عزیز زهلا (زهرا) لفت زیل ماشین.

زهرا دختر کوچک حسن آقا بود
که همیشه از پدرش «انگور یا قوتی»
میخواست.

«بست هفتگی»



خاطرات یک معلم

(۴)

خوب رویان غربال بدست گدائی میگردند!

قبا و آرخالق قدك، عبای نائین، عمامه شیر و شگری، شال یزدی

بود پس از شست و شو و حنا بستن بدست و پا بمنزل بر میکشتم. مادرم مجموعه هفت سین را چیده و در میان آن آئینه و شیشه کلابی قرار داده بود شب پلو میخوردیم و میخوابیدیم.

ذوق عیدی

صبح بسیار زود بلند میشدیم و لباسهای نورا میپوشیدیم و پیدرو مادر میگفتیم عید شما مبارک آنها هم ما را میپوشیدند و بعد مقداری شیرینی و آجیل و مبلغی پول سیاه در جیب ما میریختند و ما ذوق کنان بخانه اقوام و خویشان خود میرفتیم و با آنها مبارکباد میگفتیم آنها هم به توبه خود چند شاهی یا آجیل بعنوان عیدی بما میدادند و مدت دو یا سه روز ما متصل از این خانه بخانه دیگر میرفتیم و روزهای دیگر را در کوچه باهمسالان بازی میکردیم.

پذیرائی پدرم

پدرم در روزهای اول عید در اطاق مهمانخانه می نشست و مردم دسته بدسته بدیدن او میآمدند. او پیوسته بلند میشد و باتازه واردها بماج و بوسه میپرداخت در میان اطاق هم چند مجموعه بزرگ مسی برآز شیرینی و آجیل بود و در این هر يك يكدانه نارنج پدرم میدادند و او هم با اظهار امتنان میگرفت و در جلوی خود میکشاد و متصل گز

و با قاشق و یا کلیدهای چوبی بفر بال میزدند تا اهل خانه محض شکون چیزی در غربال آنها بیاندازند اما این زنان اظهار آشنائی نمیگردند و روی خود را محکم میپوشیدند تا کسی آنها را نشناسد.

عیدی خدمتگزاران

پدرم یکروز قبل از عید برای دو نفر نوکر که برای کارهای زراعتی اجیر کرده بود و سالی یکدست لباس و مبلغی نقد و مقداری کندم و جو با آنها میداد مقداری برنج و روغن میفرستاد که شب عید پلو بپزند.

شب عید

خلاصه شب عید ما بچهها با پدرم بحمام میرفتیم در این شب حمام شلوغ

چهارشنبه سوری

ما در تمام سال انتظار آمدن عید نوروز را میکشیدیم و روز چهارشنبه آخر سال در تمام کوچهها آتش میافروختند و مردان و جوانان باشور و شغلی از روی آتش میپربیدند و میگفتند زردی من از تو سرخی تو از من.

زنان هم در خانهها روی بامها با آتش افروختن و جست و خیر مشغول میشدند.

پیشواز عید

تقریباً از بیست روز بعد مانده همه مشغول تدارک تشریفات عید بودند زنها درسینی و بشقاب کندم و جو و عدس و ماش سبز میکردند و کندم و جو پوست کنده با شاهدانه بوداده در کوزههای بزرگ کلی ذخیره میکردند و تخم مرغها را پوست پیاز پیچیده زیر خاکستر گرم میکردند تا نقش و نکاری در آنها بیفتد و یا بانیل و روناس قهوه ای و قرمز مینمودند.

مردان از شهر شیرینی و آجیل خریده بخانه می آوردند تا برای ایام عید آماده باشد.

خوب رویان گدائی میگردند

شبهای قبل از عید زنان غربالی بدست گرفته به پشت در اطاقها میرفتند

کرم ضد آفتاب سوختگی
ایرین
برای کناره رویا و آسترهای شما
فروش گلی تهرن دروازه دولت در و خانه حمید

سیزده بدر در اصفهان

باری تاسیزده روز بعد از عید تعطیل عمومی بود روز سیزده ما به امامزاده نرمی که در یک کیلومتری دولت آباد بود میرفتیم از شهر هم جمعیت زیادی با آنجا میآمد. درویشان معر که میگرفتند و میمون بازان میمونها را برقص در میآوردند و مردم را سرگرم میکردند و پولی از آنها میگرفتند. یاد دارم که درویشی معر که گرفته

و چشم پرسی را بسته بود و پیوسته چیزی را با چوب نشان میداد و از او میپرسید که این چیست مثلا اشاره بکلاه نمدی میکرد و میگفت این چیست پسر میگفت کلاه نمداست و بچیز دیگری اشاره میکرد پسر میگفت قلاب کمر بند است بدختر کوچکی که کنار معر که ایستاده بود اشاره میکرد و میگفت این چیست پسر میگفت عقدش کن و بخودم بده. من تعجب کرده بودم که چگونه این پسر با چشم بسته غیب میگوید اما بعدها فهمیدم که پسر با تعلیم درویش آنها را حفظ کرده و درویش هم در موقع معر که گیری بترتیب از پسر میپرسد و او هم جواب میدهد.

در جائی جمعی دور هم نشسته و با تخم مرغ رنگ کرده بردو باخت می کردند یکی تخم مرغی را در مشت میگرفت و دیگری با تخم مرغ خود روی آن میزد تخم مرغ هر کس می شکست بدیگری تعلق داشت گاهی هم تخم مرغ بازان حيله ای بکار میبردند و سنگی را بشکل تخم مرغ تراشیده و آن را رنگ میزدند و باین ترتیب تخم مرغهای ساده لوحان را میشکستند و میگرفتند.

در جای دیگر جمعی با شیر و خط مشغول قمار بازی بودند بکنفر پولی را بهوا میانداخت و نفر دیگر با دست بسته میگفت شیر یا خط هر گاه مطابق گفته او پول بزمین می افتاد بقدری که در دست داشت از پول اندازه می گرفت والا آنچه در دست داشت باو میداد و در صورتی که میبرد خود بپول

آجیل در میان اطاق قرار داشت قلیان نی پیچی در سینی میان سبزه میگذاردند و حاضرین بنوبت میکشیدند و سرنی را بدیگری میدادند. پیشخدمتی در جلوی در اطاق ایستاده بود و با اشاره مهمانان سر قلیان را بر میداشت تا کشیده دود آنرا خالی کند و نوبت بدیگری برسد در شهر هم دادن عیدی معمول بود و من پس از مراجعت مبالغی پول سفید و سیاه همراه می آوردم.

می شکست و به مهمانان میداد و نوکران هم چای و قلیان میآوردند و این کار تا سه روز دوام داشت مردم دسته به دسته میآمدند و میرفتند.

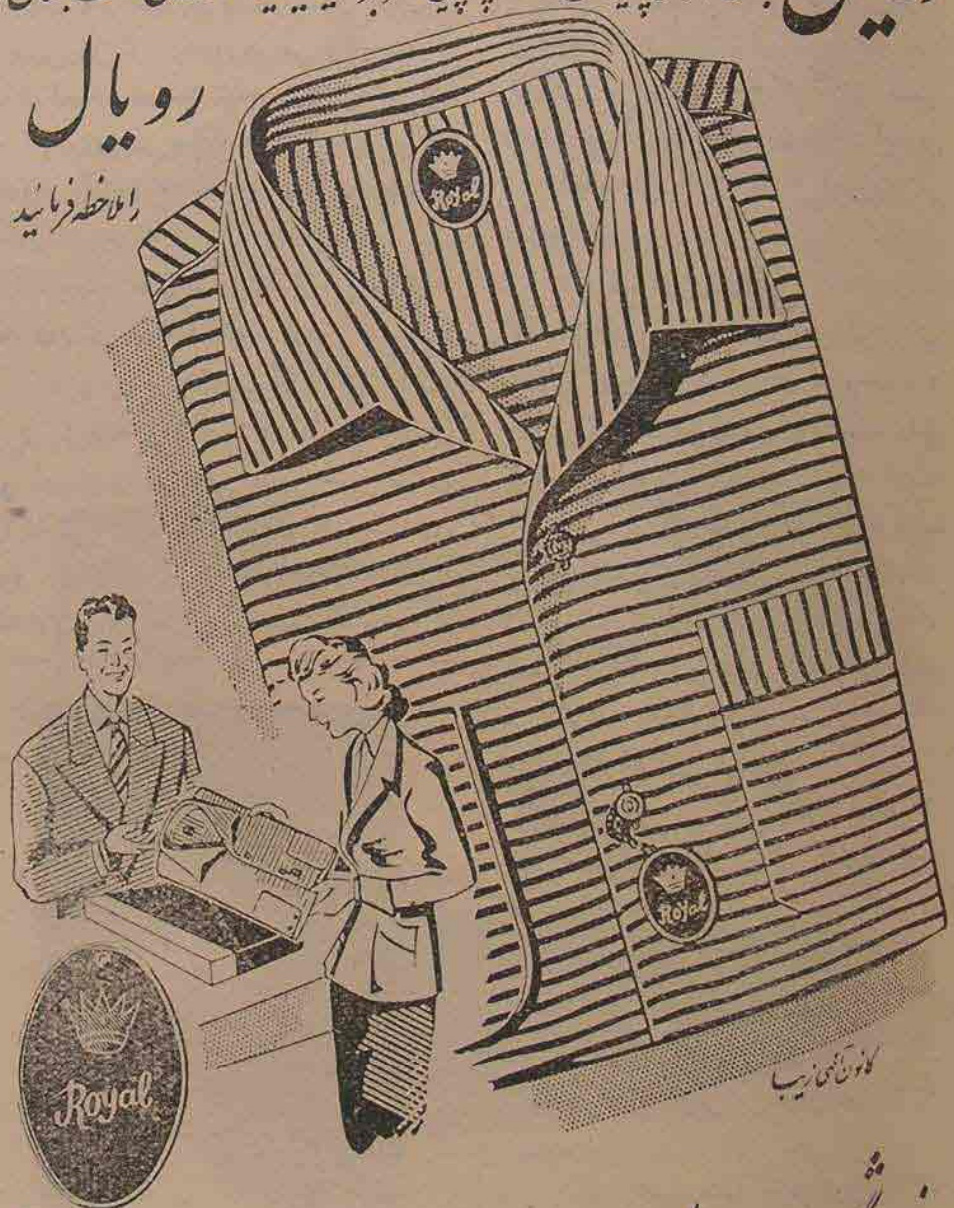
بازدید شهریان

پس از سه روز پدرم برای دیدن دوستان و آشنایان خود بشهر میرفت و غالباً مراهم همراه میبرد و شهر پهاهم دسته بدسته بخانه های یکدیگر می رفتند آنجا هم مجموعه های شیرینی و

رویال برای فصلی پیراهن روزار پولین منجر نبرد تهنه نیاید. دلهای مختلف تابستانی

رویال

را با خطه زمانید



کلون میزیب

فروشگاه رویال شاهرضا کاشی ۴۵۶ **Royal**

۲-۷۳۹

اندازی شروع میکرد.

دسته دیگری هم در پشت دیوار به قاپ اندازی مشغول بودند، متولی امامزاده بازن خود در آستانه امامزاده نشسته بود و زوار مرد پول یا شععی را که نذر کرده بودند باه میدادند و زنان چیزهایی بزنش میدادند.

چهار فصل اصفهان بموقع شروع و پایان مییابد در اول فروردین مزارع گندم و جو سبز و خرم است.

در موقع رفتن بامامزاده و برگشتن از آن میدیدیم که زنان و دوشیزگان در سبزه میغلطند و می-گویند سبزی تو از من، زردی من از تو در جلو امامزاده مقدار زیادی اسباب بازی اطفال از قبیل جق جقه و سوتک و غیره ریخته بودند که مردم برای اطفال خود میخریدند.

عید زورکی!

در ایام عید مخصوصا در شهر درویشان در جلو منازل اعیان و اشراف و ثروتمندان چادر کوچکی میزدند و بوق و منتشا و پوست پیری را بدیوار میآویختند و تا مطابق دلخواه خود عیدی از صاحب خانه نمیگرفتند از آنجا نمیرفتند و اگر در دادن عیدی تاخیری روی میداد باد بوق میکردند و آنرا بصدا در میآوردند تا زودتر بعیدی برسند و بجای دیگر نقل مکان نمایند.

لباسهای رنگارنگ

در آن زمان در شهر اصفهان مردان قبا و ارخالق بلندی میپوشیدند و عبائی بدوش می'نداختند و عمامه ای بر سر میگذاردند.

آخوندها عمامه سفیدی و کسبه و تجار عمامه کلدوزی شده که آنرا عمامه شیر و شکر میگفتند بر سر داشتند و یک شال بلند ابریشمی یا نخی را که بافت یزد بود دو یا سه دور بکمر خود میپیچیدند.

قبای آنها از قدک و ارخالق از پارچه قلمکار بود.

اطبا خر قه ای میپوشیدند و عمامه ترمه ای بر سر میگذاردند.

مردمی که عمامه نداشتند کلاههای مختلف الشكل داشتند پاره ای از این کلاهها از پارچه بشکل مخروط بلند و نوک تیز بود و بعضی از نم و پاره ای کرد و از ماهوت درست شده و بسا قبطان ترك دوزی شده بود.

دهقانان قبا و ارخالق از کرباس رنگ شده که زنانشان بادستگاه های بدوی بافته بودند بر تن داشتند. دامن آنها کوتاه بود و تازانو میرسید و تنبان کشاد کرباسی هم میپوشیدند که رنگ سیاه داشت و در زمستان کلیجه آستین کوتاه پنبه داری میپوشیدند که مانند لحاف دوخته شده بود.

نوارپهنی هم که مانند جاجیم بافته شده و آنرا قدبند میگفتند دوسه دور بکمر می بستند.

بعضی هم کمر بند چرمی داشتند که دارای حلقه و قلاب بود.

مردان عموما سر خود را با تیغ می تراشیدند اما جوانان گاهی مقداری مو در بالای سر باقی میگذاشتند که آن واگاکل میگفتند و بعضی هم مقداری مو در اطراف گوش باقی میگذازدند که آن را زلف یا «پشت گوشی»



دوشیزه فرشته سلطانی شاگرد اول کلاس سوم دبستان اورنگ - تهران
۲۳۷-آ

می نامیدند اما کسانی که زلف داشتند مخصوصا در نظر آخوندها منفور بودند.

پوشاک بانوان شهری

زنان شهری نیم تنه ای از مخمل یا ماهوت و یا چیت بر تن داشتند که آستین های آن سنبله دار بود یعنی سر آستین بشکل مثلثی بود که روی دست بر میگشت و با دوردیف تکه های گرد برنجی و یا نقره و طلا بازوبسته میشد و تنبان بسیار کوتاه و شلوار تنگی بیضا داشتند که آنها را شلیته و پاکش میگفتند. شلیته آنها از چلوار یا ململ سفید بود و غالباً روی آن یک یا دو تنبان کوتاه دیگر از مخمل یا چیت میپوشیدند و چهارقدی از پارچه سفید نازکی بر سر داشتند که گاهی قسمت روی سر آن را آهار میزدند و کیسوان را مانند چند فتیله بافته و پشت سر میانداختند.

زنان روستائی

زنان دهقانی پیراهن کوتاه و نیم تنه ای از چیت یا کرباس میپوشیدند و در زیر آن تنبان بلندی داشتند که دامن آن تا روی پا میرسید تنبان آنها کرباسی بود که مانند قلمکار با قالب چوبی نقشهایی در آن انداخته بودند و در موقع بیرون رفتن چادر کرباس شطرنجی که خودشان با نخهای سفید و رنگارنگ بافته بودند بر سر میانداختند.

پولهای رایج

پول رایج آن زمان مسکوکات مس و نقره و طلا بود، پولهای مسی عبارت بود از نیم شاهی بقطر یک قرانی نیکل امروزی که آنرا یک پول میگفتند و یکشاهی بقطر دو قرانی نیکل و صد دیناری بقطر پنج قرانی نیکل و یکعباسی که قطر آن دو برابر پنج قرانی نیکل بود.

پول نقره فقط بقرانی بود و وزن یک مثقال و بقرصهای دوای مدوری که اکنون از اروپا وارد میشود شباهت داشت و گاهی هم در حاشیه آن ترکی دیده میشد، این پولها را در قدیم در

کارگرانی که برای ما کار می‌کردند هر کدام روزی دو عباسی یا یک من شاه گندم اجرت می‌گرفتند و اگر احیانا دهقانی صد تومان پول داشت او را واجب الحج می‌دانستند.

قیمت یک بز ۱۲ تا ۱۵ قران و یک میش دو تومان بود.

الاغ را ۵ تا ۶ تومان و گاوها را ۸ تا ۱۰ تومان و اسب را ۱۵ تا ۳۰ تومان خرید و فروش می‌کردند.

یک ستاره مشهور دیگر آلمانی



ماریان کوخ ستاره زیبای آلمانی پس از بازی در چند فیلم بشهرت جهانی رسید و هالیوود بدنبال او فرستاد اینک برای شهرت بیشتر قدم به آن سرزمین میگذارد.

بیست و پنج (۱۵ سیر) و صد درم (نیم من تبریز) و نیم من (یک من تبریز) و سه چارک (یک من و نیم تبریز) و یک من شاه (دو من تبریز)

نوخ ارزاق

در آن وقت ارزاق فراوان و ارزان بود نان را یک من شاه دو عباسی و گوشت را چارگی یک عباسی و تخم مرغ را پانزده تا ۲۰ دانه ده شاهی و روغن را چارگی یک قران و برنج را یک من پانزده شاهی می‌خریدند.

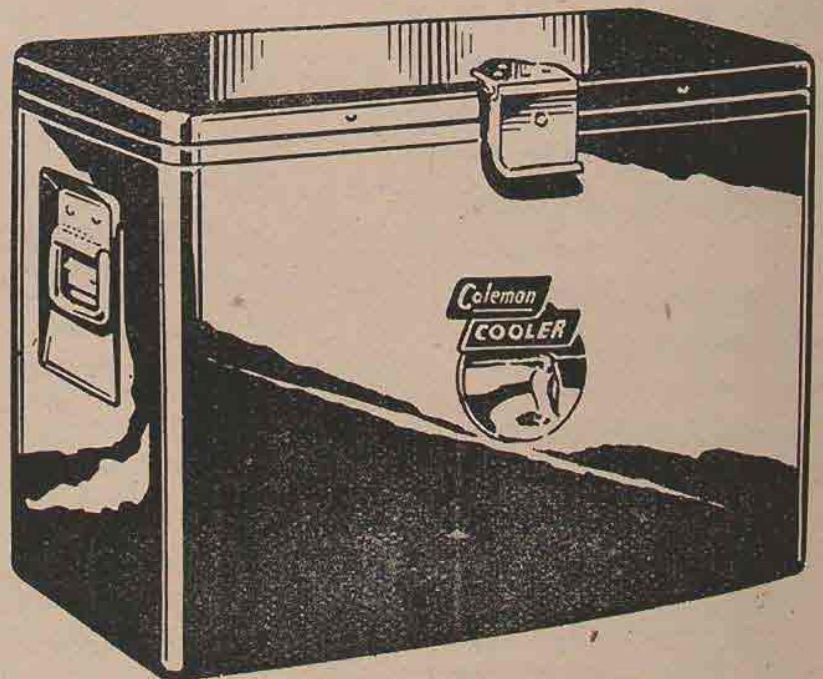
در خاطر دارم که دهقانان یک بار کاه را بار الاغ کرده بشهر می‌بردند و بیست من تبریز کاه را بیک قران می‌فروختند و در عوض چهار دانه نان سنگک و یک چارک کباب می‌خریدند بدو عباسی و یک من شاه خیار صد دینار و یک من زرد آلو سه شاهی و آنها را برای خانواده خود بده می‌آوردند.

تمام شهرهای بزرگ ایران سکه می‌زدند و در میان آنها سکه های فتحعلی شاه و محمدشاه هم دیده میشد، اشرفی طلا هم از حیث شکل مانند قران نقره بود پس از اینکه در زمان ناصرالدینشاه ضرابخانه ای بطرز جدید تاسیس شد پولهای چرخنی نقره یکقرانی و دو قرانی و پنجقرانی رواج یافت و سکه زنی در سایر شهرها موقوف شد و پولهای مس هم به پولهای برنج و نیکل تبدیل گردید.

اوزان و مقادیر

اوزان در تمام ایران یکسان نبود و در هر شهری با اوزان مخصوص خود معامله می‌کردند مثلا اوزان اصفهان هارت بود از نخود و مثقال و دونار و نیم (۲۰ مثقال) و ده نار (۴۰ مثقال) یا دو سیر و نیم (و بیست و پنج (۵ سیر) و پنجاه (یک چارک یا ده سر) و پنجاه و

یخدان گلشن



مورد احتیاج هر خانواده صرفه جو

محل فروش - فروشگاه ایران باستان - چهار راه اسلامبول تلفن ۳۶۱۹۴
فروشگاه کیمیا - مقابل سفارت انگلیس - تلفن ۳۹۰۳۷
آ-۷۴۰

چرا زود خسته میشوید و علاج آن چیست؟



آیا شما زود خسته میشوید؟ آیا گاهی صبحها که از خواب بیدار میشوید حس میکنید خسته تراز موقع برخاستن خواب رفتن هستید؟

بسیاری از مردم دچار این خستگی دائمی هستند و بنظر خودشان دلیلی هم برای این فرسودگی نمیتوانند پیدا کنند. حال باید دید که که اصلا خستگی چگونه پدید میآید؟

از نظر علمی خستگی نوعی دفاع از اوامانگی و کشش فوق العاده اعصاب و فشاری است که باعضای بدن انسان وارد میشود.

همانطوریکه يك ماشین دقیق وقتی بیش از طاقت خود فشار و یا کار مینماید فوراً چراغ قرمز که علامت خطر است روشن میکند خستگی هم در واقع حکم چراغ خطر بدن انسان را دارد که باظهور خود فشار فوق العاده ایرا بزروی مغز و اعصاب و عضلات آدمی اعلام میدارد.

غالباً ناراحتیها و فشارهای مغزی و فکری موجب خستگیهای غیرمنتظره میشود.

مدتها بود که که علمای پزشکی نمیتوانستند رابطه کار بدنی زیاد را با خستگی پیدا بکنند. تا اینکه بالاخره موفق بکشف جالبی گردیدند. باین نحو که بدن انسان دارای مخزنهای مخصوص اکسیژن و قند لازم برای خون میباشد. از طرفی معلوم کردند که در موقع استراحت اگر بدن انسان مثلاً يك گالون در هر دقیقه اکسیژن مصرف بکند، همینکه شروع بکار کرد مقدار مصرف آن بسرعت بالا میرود و بچندین برابر میرسد همینطور در باره قند مورد مصرف خون ثابت شده است که با حرکت و فعالیت بیشتر باید مقدار بیشتری مواد قندی بخون رسانید.

حال اگر بیاییم و بر اثر کار زیاد

و یا تقلای شدید و یا ناراحتی فکر اکسیژن و قند بیشتری مصرف بکنیم اولاً مقدار اکسیژن یا قندی که لازم داریم تماماً بدست نخواهد آمد و ثانیاً باید از مخزنهای بدن که بدن رو با تمام گذاشت، آثار خستگی در همه بدن انسان ظاهر میشود و این اعلام خطری است برای متوجه نمودن انسان باینکه تعادل بدنی او دارد از بین میرود و ماشین دقیق جسم و مغز آدمی در خطر قرار گرفته است.

حال باید دید که چگونه میشود کار مغزی خستگی جسمانی تولید میکند.

چیزی داخل قسمت شده؟!

روزنامه نویسان زبان دراز از هنرپیشه معروف آمریکایی اسپنسر تراسی پرسیدند، چرا در این اوآخردر نقش عاشق در افسانه هائیکه بتو پیشنهاد شده بازی نمیکنی - اسپنسر تراسی در پاسخ بآلبغند استهزاء آمیزی اظهار داشت :

سبب این تصمیم خیلی ساده است روزی از روزهای بهار در یکی از پارک های زیبای شهر گردش میکردم ناگهان نظرم متوجه دختر جوان و بسیار زیبایی شد که روی یکی از نیمکت های پارک نشسته است... نزدیک شدم... لبخندی زده و سپس بدخترک زیبا چشمکی زدم دخترک زیبا با کمال سادگی نگاه معصومانه ای بمن نموده گفت بیچاره چیزی داخل چشمت شده است؟!

((چهره نما))

با اینکه وزن مغز آدمی دو صدم وزن تمام بدن اوست و با اینکه کار میکائیکتی فوق العاده ای ندارد. معیناً چهارده درصد از عمل جراحان خون روی مغز انجام میگردد و بیست و سه درصد مخازن اکسیژن بدن در مغز قرار دارد. همچنین مخازن متعددی از مواد قندی مورد لزوم بدن در ناحیه مغز انسان قرار گرفته است.

اینکه مغز آدمی چرا اینهمه مواد سوخت احتیاج دارد برای آنست که بیابای مقدار زیادی از اکسیژن و مواد قندی را که بصورت محلول شیمیائی است تبدیل به جریانات و امواج الکتریکی و عکس العملهای عصبی میکند.

بنابر این وقتیکه مواد قندی و اکسیژن بدن بر اثر کارهای جسمانی کم شد اثر آن در مغز ظاهر میشود و خستگی فکری عارض میگردد.

هیجانان شدید، خودیکی از علل خستگی است از طرفی ثابت شده است که اگر انسان بجای سه بار غذای مفصل در روز چهار الی پنج بار غذای کمتری بخورد میزان تولید اکسیژن و مواد قندی همیشه بالا و کافی خواهد بود. بکار نیانداختن مرتب عضلات و ورزش نکردن یکی دیگر از عوامل خستگی دائمی است.

خوردن قهوه و چائی تا مدتی احساس خستگی را بتأخیر می اندازد ولی چاره خستگی را نمیکند و باید همینکه احساس خستگی کردید استراحت بکنید تا قوای از دست رفته را باز یابید هر نوع دوا و یا قرصی هم که برای از بین بردن خستگی بخورید - عیناً همان اثر موقت قهوه و چای را خواهد داشت، هیچکدام از این عوامل از قبیل آشامیدن چای و قهوه و یا خوردن داروهای مختلف و یا کشیدن مواد مخدره و توتون چاره خستگی را نمیکند.

استراحت و خواب بهترین و طبیعیترین مداوای خستگی بشمار میرود.

ادی چرا یک چیز جزئی را آنقدر بزرگ میکنی مسا تصادفا بهم خوردیم پسر منظور نداشت.

من او را میکشم ، هیچکس نمیتواند بنامزد من دست درازی کند.

خواهش کردم گریه کردم تهدید کردم تا بالاخره موفق شدم او را از آن جا دور کنم ، از خوی وحشیگری و سبعیت و سنگدلی او هراسان بودم تا آن موقع خود را متعلق بادی تصور میکردم ، او را دوست داشتم اما ناگهان حس کردم در دام هولناکی اسیر شده ام .

تاخانه بدون کلمه ای اتومبیل را پیش راند در آنجا بمن گفت:

ترجمه :

اسمعیل ریاحی

از گفتنش

شرم

داشتم

-۳-

«تومبینی اگر کسی بتو نگاه بکند چه جور دیوانه میشوم، میدانی چرا ؟ برای اینکه ترا دوست دارم. برای این که تو را میخواهم.

از فکر و خیال تو شبها خوابم نمی برد. کار نمیتوانم بکنم تا کمی میخواهی مرا میان زمین و آسمان معلق نگاه داری. »

باید یک خورده صبر داشته باشیم ادی، پدر و مادر من تا هیچجده سالم نشود به ازدواج مارضایت نمیدهند.

من نمیتوانم تا روز ازدواج صبر کنم ماکه بالاخره مال هم دیگر هستیم، ماکه زن و شوهر خواهیم شد، من دیگر نمیتوانم صبر کنم من بتو احتیاج دارم می فهمی عزیزم

نه ادی، نمیتوانم، این کار خوب نیست - لورا چرا نمیتوانی ، ماکه دیگر بچه نیستیم.

این بگونگو وقتی ختم شد که من بگریه افتادم . وقتی بغضم برافروخته بود و همیشه منتظر من بود و گفت: «چطوری مثل اینکه کسل هستی؟»

تمام ناراحتی هائی که در آن چند ساعت دیده بودم و دندان روی جگر گذاشته بودم تمام خود خوری های من حالا که زمینه ای پیدا کرده بود، حالا که در مقابل پدر بیچاره ام قرار گرفته بودم بصورت عصبانیت زنده ای بروز کرد و گفت: «باز هم دخالت، خیال میکنید من

خانواده من آشنا بشوی، مرده شو ترکیب هرچی فامیل است ببرد، آنها حق ندارند بکار ما دخالت کنند.»

ولی اگر قرار باشد با هم ازدواج کنیم .

از خودمان حرف بزن، آنها را ول کن .

مجبور میشدم موضوع صحبت را عوض کنم که مبادا عصبانی بشود، دیگر شبها خواب بچشم نمی آمد، اشتها هم را از دست داده بودم، روز بروز لاغر تر میشدم .

نمیدانم از چه وقت متوجه این حقیقت سریع و آشکار شدم که دیگر زندگی برای من بصورت شکنجه ای در آمده بود که دیگر بیش از آن چه از ادی خوشم می آید از او میترسیدم ، او ایل چقدر برایم خیال انگیز و شیرین بود که با مردی بزرگتر از خودم نشست و برخاست میکردم، با او از عشق و ازدواج صحبت میکردم حتی از حسادت و سخت گیریهای او اوائل چطور بهیجان می آمدم و آنرا نشانه ای از یک عشق افسانه ای میدانستم اما دیگر از این بگونگوها بتنگ آمده بودم، احتیاج با آرامش داشتم ، حس حسادت و انحصار طلبی و حشیانه ادی دیگر مرا بهیجان نمی آورد. برای من بصورت شکنجه چنانگاهی در آمده بود .

میخواستم از او جدا شوم اما چطور، نمیخواستم اسباب ناراحتی و عصبانیت او فراهم بشود، او خیلی زود از حال طبیعی خارج میشد و عکس العمل او همیشه شدید و هولناک بود ، از عکس العمل وی هراسان بودم، اما ادی در طرز رفتار من، در چشمهای من ملتفت شده بود بمن میگفت : «تو دیگر مرا دوست نداری .»

سبعانه مرا توی دست های خود میفشرد .

-- ادی خواهش میکنم آرام باش .

- تو کس دیگر را دوست داری

- ادی کس دیگری در زندگی من وجود ندارد .

- اگر دستم بهش برسد میدانم چه جور حقش را کف دستش بگذارم .

باهر زبانی بود با او اطمینان دادم که کس دیگری جز او در زندگی من وجود ندارد، اما دیگر جرأت نمی کردم با او بگویم که باید کمتر هم دیگر را ببینم .

هر ملاقات ما بنا بر احتی و اوقات تلخی و نگرانی بیشتر میانجامید من حال کسی را داشتم که روی مخزن دینامیت نشسته باشد و هر لحظه انتظار انفجار هولناکی را داشته باشد .

یک شب بطور غافلگیر ادی بمن گفت : «تو همیشه علاقه داشتی با فامیل من آشنا بشوی، دلت میخواهد آنها را ببینی؟»

من با تعجب باو نگاه کردم جرأت مخالفت نداشتم از طرفی بی میل نبودم یک بار خانواده او را ببینم، پرسیدم : «یعنی امشب؟»

- مگر چطور است؟ همین امشب .
پیش از اینکه حرفی بزنم ماشین را

روشن کرد و بحرکت درآمد .
وقتی داخل شدیم بوی زنده ای

مشام مرا آزرده ، از راهرو داخل آشپزخانه شدیم مقداری خرت و پرت بطور نامنظم ائانه آنجا را تشکیل میداد، صدای پیر و خفه ای بلند شد و پرسید: «ادی تو هستی؟»

یک موجود مسخ شده ای روی صندلی چرخدار از گوشه آشپزخانه ظاهر شد و بمازل زد و پرسید : «عجب ، یک دختر»

چشمهای آبی گود افتاده ای داشت رنج سالهای متمادی در عرق چشمان او نهفته بود، دستهایش که چرخهای صندلی را بحرکت درمی آورد مثل ریشه یک درخت کهن سال پوسیده بصندلی چسبیده بود، باو سلام کردم .

مادر این لورا است .
- خوش آمدید لورا، بفرمائید ، ادی چای درست کن، من خیلی کم اتفاقی میافتد کسی را ببینم، ادی هیچکس را با خودش بخانه نمی آورد، ادی من با شما خوب هست ، پسرم اخلاق تنندی دارد .

ادی درحالیکه از خشم قرمز شده بود رفت چای درست کند مادر ادی چنان بمن خیره شده بود مثل اینکه میخواست مرا با چشمهایش بخورد. آنقدر حرف میزد که گویی سالهاست هم صحبتی نداشته است ادی چای درست کرد و آورد، فنجانهای نوشیدیم بعد از لحظه ای مادرش گفت: «دیگر مرا ببر بالا، میدانم شماها دلتان میخواهد باهم تنها باشم، خیلی از دیدار شما خوشحالم، ادی شما احتیاج دارد.»

ادی مادرش را از روی صندلی بغل گرفت او را بالا برد و بعد از مدتی برگشت و گفت: «متاسفم، نباید ترا اینجا می آوردم.»

- چرا مادرت اینجور است؟
- دوازده سال است این وضع را دارد .

- کس دیگر را نداری یعنی...
- جز من و مادرم کس دیگری نیست پدرم سیزده سال پیش مرد برادر بزرگم بجرم سرقت توی زندان است، خواهرم هم از خانه فرار کرده و اصلا ازش خبری نداریم .

- عجیب است، عجیب تر این که توتا این اندازه برای مادرت پسر دلسوز و خوبی هستی .
- آرزو دارم او بمیرد، اگر بمیرد هم خودش راحت میشود هم من آزاد میشوم، می بینی چه زندگی دارم ، چقدر آدم زجر میکشد که آرزوی مرگ مادرش را داشته باشد .

بصورت رنج کشیده اش خیره شده بودم . جلوی من قدم میزد و میگفت: «باید او را بخوابانم و از رختخواب بیرون بیاورم ، باید لباس او را عوض کنم، باید او را شستشو بدهم، خودم او را هر روز بحمام میبرم هر روز این کار را میکنم، از دوازده سالگی تا حالا، هیچوقت بوی بدن او از توی دماغ من رد نمیشود»

متاثر شده بودم ، محیط خانه روی من فشار می آورد ، هیجان ادی که لحظه بلحظه زیادتر میشد مرا بو حشت

MADE IN GERMANY
MOMENTO
STANDARD
V.V.

استاندارد
یک هدیه عالی

ساخت معظم ترین کارخانه آلمان
از حیث دوام و روشنائی در دنیای نظیر است
در کلیه مغازه های معتبر
حاجب الدوله بفرش می رسد

Standard
۲۳۵-آ



در جشن ۱۴ ژوئیه در پاریس



جالبترین لباس بالماسکه که بمناسبت ۱۴ ژوئیه در پاریس برپا شد مردی در لباس خروس بود که در کنار یکی از هنرپیشگان معروف فرانسوی دیده میشود. این شخص برنده جازه بهترین لباس بالماسکه شناخته شد.

خودم را قدری مرتب کنم اما با وجود این ریختم جوری نبود که بتوانم با پدر و مادرم روبرو شوم. سعی کردم بدون کوچکترین صدائی باطاقم بروم اما وقتی از کنار حمام رد میشدم پدرم از آن بیرون آمد و من میدانستم این برخورد تصادفی نبود.

- لورا پیش آمدی برایت شده؟
- نه
- خیلی رنگ رویت پریده!
- کفتم چیزیم نیست!
باطاقم رفتم روی تخت خواب نشستم و چشمهایم را بستم يك لحظه بفکرم رسید که بروم و همه چیز را بیدرم بگویم اما با خود گفتم نه من دیگر بچه نیستم، چطور میتوانم این ماجرای بفرنجی را برای پدر ساده هلم شرح بدهم او چطور میتواند با این قضیه مواجه شود نه این کار را خودم باید حل و فصل کنم باید ادی را ترک کنم.
روز بعد در محل کارم ادی بمن تلفن کرد: «لورا عزیزم مرا ببخش. من حال خودم را نمیی فهمم، از حال طبیعی خارج شده بودم، باید ترا ببینم. ناتمام

تقلا میکردم خودم را از چنگ او رها کنم.

- من میدانم برای چی با من این طور رفتار میکنی، تو بغل آن خلبان خوابیدی، حالا مپترسی پهلوی من چت باز شود، برای اینست که از من دوری می کنی.

- نه، نه،
خودم را خلاص کردم، اما ادی دست بردار نبود، در آشپزخانه میکشتم. نیز میان ما حائل بود، ادی یکمرتبه دست دراز کرد و کارد را برداشت و گفت: «این دفعه باید بمیل من رفتار کنی اگر نه...»

با قدرت عجیبی خودم را از در بیرون انداختم و بغیابان رسیدم در آن نزدیکی لای در خانه ای باز بود داخل شدم و پشت در منتظر ماندم، ادی مدت ها در آن اطراف سرگردان بود وقتی مایوس شد برگشت، من بیرون آمدم و با سرعت خود را بغیابان اصلی رساندم خوشبختانه همان ساعت تا تر تعطیل شد و من با جمعیت سوار اتوبوس شدم، توی اتوبوس فرصتی پیدا کردم که سرو وضع

انداخت گفتم: «خوب دیگر حالا برویم.»
اما ادی صدای مرا نشنیده یا حرف مرا نشنیده گرفت، بمن نزدیک شد و گفت: «ترا آوردم تا وضع مرا از نزدیک ببینی، تا بفهمی تودر نظر من چی هستی، تا بفهمی چرا تا یک مدتی نمیتوانم ترا رسماً از پدر و مادرت خواستگاری کنم. آه خدای من هیچوقت در زندگیم معنی پاکیزگی، شیرینی، صفا و خوبی را نفهمیدم، همیشه این يك مشت گوشت گندیده را تر و خشک کرده ام، لورا من بتو احتیاج دارم، من دیگر يك لحظه نمیتوانم طاقت بیاورم، مادرم بالاست حتی صدای مارا هم نمیشنود. والان تنها هستیم.

- نه ادی خواهش میکنم مرا بپر بخانه.
- اینچا حالت را بهم زده، از اینجا بدت می آید؟

- نه بدم نمی آید، تو هم نباید از این که مادرت مریض است اینقدر ناراحت باشی، درست است که من برای تو و مادرت دلم میسوزد اما در عین حال از اینکه اینقدر برای مادرت پسر مهربان و دلسوزی هستی بوجود افتخار می.

کنم، چیزی که هست...
توانستم جمله ام را تمام کنم اما او تمام کرد و گفت: «چیزی که هست اینست که مرا دوست نداری»
سرم را پایین انداختم و گفتم: «راست میگویی من ترا دوست ندارم اما نه برای این که وضع زندگیت این جور است.

- پس بمن رحم کن، با من باش از روی رحم باش، من همه طور تو را قبول دارم.
- نه ادی من از آنهاش نیستم، مرا بپر.

دست بپیز کوبید، نیز برگشت، چشمانش حالت وحشیانه ای پیدا کرده بود، مرا محکم میفشرد و گفت: «تو باید مال من باشی.»
- نه ادی، برای خدا.

نویسنده (هردوت) مورخ شهیر یونانی

ترجمه از یونانی به انگلیسی بوسیله (راولینسون)

ترجمه از انگلیسی به فارسی بوسیله ذبیح الله منصور

مندرجات این کتاب هنوز بزبان فارسی منتشر نشده است

قسمتی از کتاب (جنگهای ایران)

بعد از آن واقعه ناگوار، چه حوادثی روی داد

خلاصه قسمتهای قبل

کمبوجیه پادشاه ایران بعلتی که شرح آن گذشت عازم مصر گردید و پس از چندی به (ممفیس) که از شهرهای بزرگ و مستحکم مصر بود رسید و اینک دنباله وقایع، بقلم هرودوت بنظر خوانندگان میرسد:

(پسامه توس) فرعون مصر و عدهای از ملازمین او بعد از اینکه شهر ممفیس گشوده شد به نقطه ای واقع در حومه آن شهر اعزام شدند و پادشاه ایران برای فرعون مصر پیغام فرستاد که ما در خصوص بروزاین واقعه تحقیق کردیم و دانستیم که از طرف شما سوء نیت ابراز نشده و این عمل بدست عدهای از عوام صورت گرفته است.

فرعون در جواب کمبوجیه گفت آیا شما موافقت می کنید که من خود دستور مجازات مقصرین را صادر نمایم کمبوجیه گفت بعد از این که بین ما صلح برقرار شد شما می توانید هر دستوری را که مقتضی بدانید صادر کنید ولی اینک ما در حال جنگ هستیم و هنوز صلح برقرار نشده است و لذا مجازات مقصرین این واقعه بر عهده من میباشد. محل مجازات در نقطه ای واقع شده بود که مقصرین برای اینکه با نجا برسند می بایست از مقابل اقامتگاه فرعون بگذرند و در حالی که آنها عبور میکردند مردی سالخورده پسر بازان ایرانی که آنجا ایستاده بودند نزدیک شد و از آنها درخواست کمک کرد و طرز کمک خواستن گواهی میداد که وی در گذشته کدا نبوده است.

فرعون که او را دید وی را بنام صدا زد و آن مرد سر بلند کرد. فرعون گفت فلانی، تو را چه می شود و برای چه بگدائی افتاده ای؟ مرد سالخورده دستها را طوری تکان داد که تو گویی میخواستی اظهار کند (رسم دنیا چنین است) یا اینکه در (قبال سر نوشت نمی توان مقاومت کرد).

فرعون از این حرف بگریه در آمد.

کمبوجیه خبر گریستن او را شنید و گفت وقتی مقصرین را برای مجازات از مقابل شما میبرند، با اینکه می دانستید که سزای گناهکاران چیست گریه نکردید و چطور شد که بر اثر مشاهده یک مرد سالخورده که تکدی میکرد بگریه در آمد.

فرعون گفت برای اینکه این مرد را میشناختم و می دانستم که در گذشته توانگر بود و خیلی دردناک است که انسان در جوانی توانگر باشد و در پیری بگدائی بیفتد.

و چون این اندیشه را کردم بگریه در آمدم یکی از مقصرین پسر خود فرعون بود و کمبوجیه فوراً امر کرد که از مجازات پسر مزبور وسایر گناهکاران صرف نظر نمایند و این واقعه سبب خرسندی سکنه شهر ممفیس گردید.

وقتی ممفیس گشوده شد بعضی را عقیده این بود که سکنه شهر چون سفیر ایران و همسراهان او را بقتل رسانیده اند باید همگی بقتل برسند کمبوجیه گفت این اندیشه را از خاطر بیرون کنید زیرا در این گونه مواقع

گناهکار عده ای معدود هستند و دیگران شره کتی در ارتکاب جرم ندارند و دور از عدالت است که همه سکنه به قتل برسند و فقط گناهکاران و کسانی که در حین ارتکاب جرم دیده شده اند و در تقصیر آنها تردیدی نیست باید مجازات شوند.

آنوقت سکنه (ممفیس) دریافتند که کمبوجیه نسبت با آنها خصومتی ندارد و بین او و بعضی از سرداران فاتح تفاوتی زیاد موجود باشد.

چون بر اثر جنگ، انجام فرائض مذهبی مصریها تعطیل شده بود کمبوجیه گفت معبد خود را بکشاید و با انجام وظایف دینی خود مشغول باشید زیرا همانگونه که جان و مال شما در امان است کسی از ما بذهب شما کار ندارد.

و چون در این مواقع خبر رسید که از طرف افسران و سربازان سفاین جنگی فرعون ممکن است که شورشی علیه کمبوجیه آغاز شود پادشاه ایران برای فرعون پیغام فرستاد که بسفاین جنگی خود دستور بدهید که از هر گونه اقدام جنگی خودداری نمایند چون اگر آنها مبادرت بطفیان کنند ما ناگزیریم که باز شروع بجنگ کنیم و از این واقعه کشور آسیب خواهد دید و فرعون فوراً ناخدای یک کشتی سریع السیر را مامور کرد که برود و به ناخدایان جنگی بگوید در صورتی که مبادرت بجنگ نمایند عمل آنها چون طفیانی علیه خود فرعون تلقی شده و مقصرین به مجازات خواهند رسید.

وسيله نقلیه همانا زورق و کشتی است که مصریها در ساختمان آن مهارت داشتند کمبوجیه شنیده هنگامی که ماهی وارد رود نیل میشود تا این که در سر چشمه رود تخم بگذارند آنقدر ماهی در رود فراوان است که گاهی زورقها و قایقها از حرکت باز میمانند و این موضوع را من هم در سفری هم به مصر کردم دیدم (نویسنده از نوع این ماهی اسم نمی برد و نمیگوید چه نوع ماهی بوده که برای تخم گذاری وارد رود می شده یعنی از دریا برودخانه ورود میکرده است).

ایرانیان وقتی میدیدند که سکنه بومی سوسمارهای بزرگ رود نیل را که هر یک بدرازی چند ذراع هستند و انسان را میتوانند ببلند شکار میکنند و قسمتهائی از گوشت بدن آنها را تناول می نمایند قرین تعجب میشدند (امروز رود نیل از این سوسمارها موسوم به تساح ندارد مگر در نقاط مرکزی افریقا - راولینسون) زیرا سوسمار نزد ایرانیان جزو جانوران موذی است و آن را مانند مار از حیوانات آزار کننده بشمار میآورند و اکل گوشت سوسمار اجازت نمیدانند.

من این سوسمارها را در شط نیل دیدم و اولین بار از مشاهده آنها بیمناک شدم و مصریان بمن میگفتند که این سوسمارها در خشکی نمیتوانند انسان را تعقیب نمایند ولی اگر در آب کسی با این جانوران برخورد کند بطور حتم هلاک خواهد شد من شنیده بودم که در قدیم مصریها سوسمار را جزو جانورانی میدانستند که در خور احترام است ولی در سفر به مصر از این رسم چیزی ندیدم و اگر در قدیم این عقیده را داشته اند لابد تغییر عقیده داده. امروز دیگر سوسمار را محترم نمی شمارند.

اینک بگذارید که در خصوص پایان کار (پسامی توس) فرعون مصر برای شما تاریخ بیان کنم.
بعد از شورشی که سکنه شهر ممفیس کردند و سفیر ایران را با همه همراهان

در آسمان مذاکره نمایند تا اینکه هر يك از آنها اگر اطلاعاتی کمتر از دیگری دارند از وی بهره مند گردند.

مشاهده هرمهای بزرگ مصر هم از چیزهائی بود که سبب حیرت کمبوجیه گردید و مصریها کتبی با نشان دادند که در آنها تاریخ ساختمان اهرام و این که چگونه ساخته شده اند بنظر میرسید کمبوجیه تصدیق کرد که ساختمان اهرام مزبور کاری بزرگ از نظر بنائی بوده است.

با این که در مجاورت مصر سرزمین عربستان قرار گرفته و در آنجا شتر فراوان میباشد ایرانیان در مصر شتر خیلی کم دیدند و مشاهده کردند که مصریها بارهای خود را بیشتر بوسیله دراز گوشان حمل میکنند و در نقاطی که کنار رود نیل قرار گرفته، بزرگترین

و ناخدايان که سفاین خود را برای جنگ بسیج کرده بودند از این عمل خودداری نمودند و سر بازان را مرخص کردند و بعضی از سفاین مزبور آنقدر بزرگ بوده که نمیتوانستند وارد شط نیل شوند و قاصد فرعون برای این که امر ویرا به آنها ابلاغ کند مجبور گردید که همه طول رودخانه نیل را بپیماید و خود را بدریا برساند و این دستور را به ناخدایان آنکشتیها که در ساحل بودند تبلیغ نمایند کمبوجیه از مشاهده رسوم و آداب مصریان قرین حیرت گردید و گفت این ملت قانع و زحمت کش است.

یکی از اقداماتی که کمبوجیه در مصر کرد این بود که از دانشمندان مصری دعوت نمود که با ایرانیان در خصوص سال شمسی و حرکات کواکب

ژوکی

چرخ خیاطی محکم و شیک

چرخ خیاطی ژوکی در امریکا هم معروف است و در مصر هم معروف است




JUKI

فروشگاه توکل خیابان ناصر و شهرستانها نایندگان ژوکی

نماینده ژوکی در کرمان - بازار وکیل - حاج محمد حسین زنگی آبادی آ - ۸۳۸

مستحضر شد که (پسامی توس) علیه او شروع به تهیه وسائل شورش میکنند چون (پسامی توس) برخلاف قول و عهد رفتار کرده بود و قول و پیمان نزد ایرانیان خیلی احترام دارد. کمبوجیه مجلسی برای دادرسی آراست و وقتی محقق شد که (پسامی توس) برخلاف عهد و قول شورش کرده بود باو گفتند که خون گاونر بنوشد و او هم خون گاونر را نوشید و زندگی را بدرود گفت.

زیرا خون گاونر بعد از این که وارد شکم انسان شود آنجا منقذ میشود (بسته میشود) و در نتیجه، سبب فوت میگردد و بدین ترتیب (پسامیتوس) از این جهان رفت.

در دوره سلطنت هخامنشیان هیچ پادشاه خارجی با اندازه (تانی راس) پادشاه کشور لیبی با ایرانیان آسیب نرسانید معینا ایرانیان وقتی کشور لیبی را فتح کردند (تانی راس) را پادشاه آن کشور نمودند و سلطنت را بخودوی بخشودند.

این بود که پس از خاتمه جنگ کمبوجیه از (پسامی توس) فقط یک چیز خواست و آن اینکه قول بدهد که هرگز علیه پادشاه ایران شورش نکند یا دیگران را تحریک به شورش نماید (پسامی توس) این قول داد و کمبوجیه خاطر جمع شد و سلطنت کشور را بوی وا گذاشت و (پسامی توس) مانند گذشته با قدرت زمامداری کرد تا اینکه کمبوجیه

او قطعه قطعه کردند در چند قطعه از کشور مصر، بساژ بر اثر غوغای عوام علیه کمبوجیه شورش شد ولی پادشاه ایران هیچ یک از آن شورشها را از چشم (پسامی توس) فرعون مصر نمیدید یا این که دلیلی در دست نداشت که وی محرک شورشهای مزبور گردیده باشد.

و با او با احترام رفتار می کرد و سلطنت مصر را با او واگذار نمود.

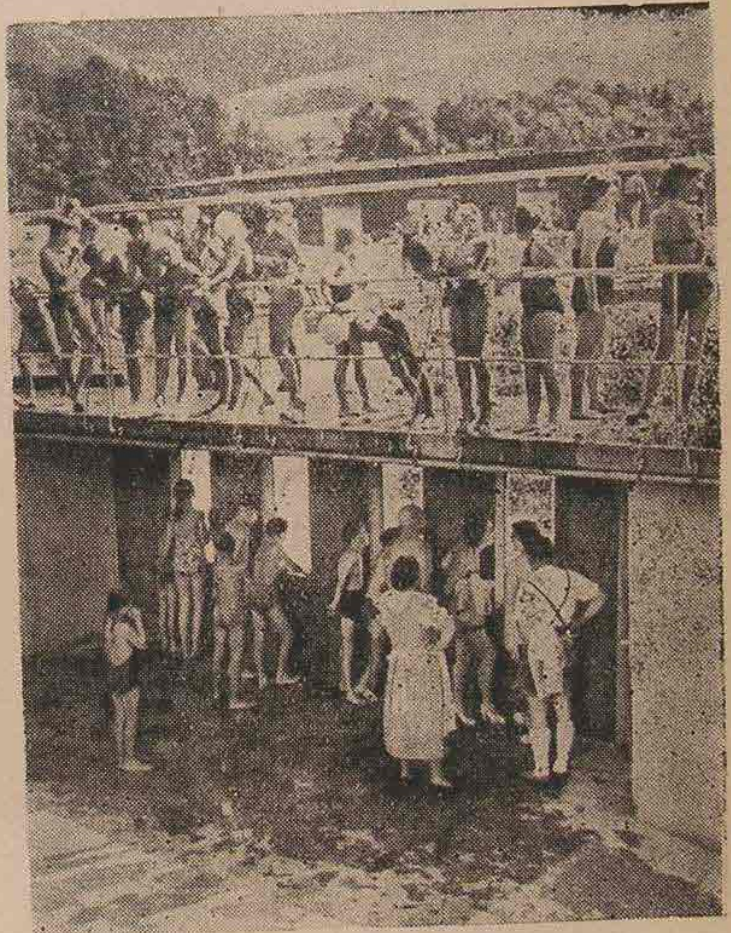
چون این رسم جوانمردی در ایرانیان هست که سلاطین ایران نسبت به پادشاهانی که از ملت ایران شکست میخورند با احترام رفتار مینمایند و سلطنت را در آن کشور بخود آنها می بخشند.

چترهای تابستانی اروپا



خانمهای اروپایی اخیراً در کنار دریا و ویلاهای چترهایی مورد استفاده قرار می دهند که روی آن صفحه ساعت کشیده شده و بسیار جالب توجه است.

اینهم یک نوع تفریح زیر آبکی



در اروپا استخرهای شنائی وجود دارد که در طبقه زیر برای تفریح شیشه های بزرگی نصب شده که شناگران بزیر آب رفته و پشت آن حرکات مسخره و ادا و اطوار زیر آبکی در می آورند. این استخرها در اروپا طرفداران زیادی دارد.

پرنس فلیپ ...!



(۵۴)

— البته . وقتی که بدون ملاقات شما از رامی
میرفتم همین جا ایستاده باغ و عمارت شما را بادیده حسرت
تماشا کردم و روی تخته سنگها تکیه نموده باین ولایت
عزیز وداع ابدی کردم .

— بیچاره این قطعه زمین چه چیزها بخود دیده
است ؟ در مراجعت اگر مایل شوید آنرا ایتباع خواهیم
کرد .

بازی دو نفر محبوب بسمت برج مراجعت کردند و
موقعی رسیدند که عمو فیلیپ در سایه درختها مشغول
تهیه جعبه عروسی است و روبرت نیز اسباب کار خود را در
کنار جاده گذاشته خود پهلوی او نشسته با او صحبت
میدارد و از دور صدای خنده اش بلند است .

— سیفر بواردین گفت : آیا صدای مسیو روبرت را
میشنوید که چگونه مشغول خندانیدن پیر مرد بیچاره
است ؟

روبرت بانمام قوت در گوش عمو فیلیپ فریاد میکرد:
— معلوم است . عروسی را خواهید دید و خیلی
چیزهای دیگر را نیز خواهید دید !..

— ابدأ ! من که چشم ندارم و گوشم نیز صدای
ناقوس کلیسا را نمیشنود . مگر آنکه معجزه فوق العاده
بشود !

— در حال شما نیز در جشن حضور خواهید یافت .
در این اثنا کلوتید و خلیل وارد شدند و روبرت بگوش
پیر مرد فریاد کرد :

— آمدند !..

عمو فیلیپ تخته و قلم حکاکی خود را کنار گذاشته
دستش در تجسس دست کلوتید و خلیل است و ضمناً با
شعف تمام میگوید :

— عزیزان سلام بر شما . مسیو روبرت الآن از شما
صحبت میداشت .

— خلیل بروبرت گفت : عزیزم مادموازل کلوتید
برای تودیع آمده اند .

— عجب ! مگر کجا میروند ؟

— ابدأ ! اگر از این مقوله با اوصحبت بدارید کار ما
بکلی خراب میشود . چنانکه بمن قول دادفاید با کمال
مناات صبر کنید و چون بوسیله مسیو روبرت اخبار فرسینوا
و اطلاعات لازمه بشما خواهد رسید همه روزه بلکه روزی
چند مرتبه اورا ملاقات نمائید .

— در صورت لزوم شخصاً به فرسینوا خواهیم آمد !

— آمدن شما مقتضی نیست مگر زمانی که از من
اطلاع بشما برسد ولی بجان عزیز خلیل قسم است که هر قدر
زودتر ممکن بشود بشما اطلاع خواهم داد .

خلیل دستهای دختر جوان را گرفته با کمال تشکر
بوسید و گفت :

— بسیار خوب . بمحض وصول امر شما بفرسینوا
خواهم رفت .

— مخصوصاً کلمات مرا درست در خاطر داشته باشید
از هیچ مانعی نباید احتراز کنید و هیچ گونه ملاحظه را
اسباب مکث و تردید خود ندانید !..

چون مادموازل کلوتید همواره در این موضوع خیلی
صراست خلیل گفت :

— چرا تردید داشته باشم ؟ مگر مخاطرات بزرگ در
پیش است ؟

— خطری در مقابل نیست ولی در هر حال آنچه را
گفتم فراموش ننمائید تا در روز وساعت معین شمارا بجائی
که خود در آنجا هستم هدایت کنم و هر چند پدر و تمام
تمام خانواده در اطراف من باشند چون دست بجانب شما
دراز کنم جلو آمده بمن دست بدهید .

— بسیار خوب !..

— حالا با قوت قلب میتوانم از اینجا حرکت کنم!
خواهشمندم مرا از راه برج ببرید که عمو فیلیپ را
ملاقات نمایم .

خلیل از جای برخاست و از صمیم قلب بدختر جوان
میچده ساله که چنان باعث قوت قلب و امیدواری وی
میشود تحسین نمود و قبل از رفتن نگاه رفت انگیزی نیز
بسنگهای کوه که کلوتید در آنجا نشسته است کرد .

— دختر جوان گفت : آیا بعد از رفتن من گاهی باینجا
خواهید آمد ؟

— امشب حرکت خواهند کرد . یعنی مسیو دوبلکاردا ایشانرا پیاریس طلبیده است .

— فیلیپ آهسته گفت : پس تو چه خواهی کرد ؟
— حسب الامر باید تأمل کنم و بهیچوجه مایوس نباشم ...

— چرا مایوس باشی ؟ گوش کن تا حکایت خود را برایت نقل کنم : روزیکه باین ولایت آمدم و بلان و سرگردان بدون دوست و آشنا و بیسروسامان . در ولایت غریب هر کس در من بچشم مخصوص مینگریست و هیچکس بروی من تبسم نمیکرد . معهذا با جدیت و امیدواری کامل مشغول کار شدم و بعد از آنکه مردم دانستند من کارگر عاقل و قابلی هستم و شرافتمندانه میتوانم لقمه نان تحصیل کنم مادموازلی از اهل قریه مرا از نظر لطف محو نمود و هر دفعه که درد غربت و انزوا بر من مستولی می گشت و مصمم بترك این ولایت میشدم یکی از پنجره های خانه آن دختر باز میشد و صدایش که هنوز در ته قلب من جای دارد بلند میشد و بمن سلام داده مرا بمنزل خود دعوت مینمود . این حسن استقبال و اظهار شفع غصه را از قلب من خارج و خیالات تیره را از نظرم محو میکرد .

باری پسر جان شش سال باین منوال گذرانیده حوصله کردم ! تو نیز حوصله پیشه کن و مطمئن باش که چون اندوه بر تو مستولی گردد عاقبت دری بر روی تو باز و تسلی منظره خود را بتو نشان خواهد داد !..

کلوتید دستهای پیر مرد را فشار داده و گفته او را تصدیق نمود و عاقبت سه ساعت بعد از ظهر عازم حرکت شد .
— خلیل گفت : اگر اجازه دهید تا شهر متس از شما مشایعت کنم .

— خیر . زیرا قدری در همبورک مکث میکنم و بهمان نقطه ای که شما هم رفته اید میروم . بعلاوه مایل نیستم در موقع رفتن شما مرا ببینید و بهتر است در اینجا بمانید ..

روبرت با ژان کوچک مراجعت و کلوتید و خاله اش را تا درب قصر مشایعت نمود .
در موقع بازگشت خلیل را دید که از دکان خراطی بیرون میآید .

— نقاش گفت : خلیل جان بکجا میروید ؟
— از راه جنگل به همبورک میروم .
— آیا این مرتبه هم شما تنها خواهید رفت ؟
— اگر مایل هستید شما هم به همراه بیایید .

دو نفر رفیق برآه افتادند و نیمساعت بعد خرابه های قبرستان کهنه و عمارات همبورگ را از دور مشاهده میکردند .

— روبرت پرسید : آیا برای ملاقات دکتر پولن آمده اید ؟

— خیلی از شما متشکرم که این مطلب را متذکر شدید و خوب است بمنزل او رفته منتظر من باشید .

روبرت بجانب منزل دکتر روانه و خلیل از راه میانه و از کنار دیوارهای قدیمی بسمت قبرستان حرکت کرده بدقت بدرون قبرستان گوش میداد . عجب سکوتی حوالی قبرستان را فرا گرفته ! واقعاً وادی خاموشان است و پر حرفیهای کریستیان حفار هم نمیتواند باین وادی سکوت روح و حیاتی بخشد . فقط گاهی صدای کبوترها شنیده میشود که مشغول دانه برچیدن و تفرج هستند . خلیل در سایه درختی نشسته منتظر است و از محل خود نقاط مرتفعه قریه و خانه قدیمی ماری ابه و رودخانه سل و جاده همبورگ را بخوبی میبیند و بسهولت ملاحظه میکند که از راه سنت اول درشکه مقابل درب قبرستان ایستاده یکنفر زن با دختر کوچکی از آن پیاده شدند . خلیل بدو اگمان کرد مادام آندریول و ژان کوچک هستند و با اینکه کلوتید اظهار کرده بود در همبورگ مختصر توقفی خواهد کرد تعجب نمود که محبوبه دلریا چگونه برای زیارت قبر مادر باینجا نیامده است ولی بعد از ده دقیقه چون دید درشکه مزبور بهمان حال ایستاده است ناچار نزدیکتر رفت و بدقت گوش داد . صدای زنی شنیده میشد که میگوید :
— بابا کریستیان آفرین بر شما ! باین ترتیب تا آخر تابستان در اینجا گل خواهید داشت .

چون کلوتید حضار را مرخص نموده خلیل از شکاف دیوار و برا دید که در مقابل قبر مادر بزانو افتاده میگردد و برای جلب توجه اوسنگ ریزه بسمت درختها پرتاب کرد . کلوتید سررا بلند نموده او را دید و گفت :

— اه ! شما هستید ؟ میدانستم که خودداری و تحمل نخواهید کرد و هرطور باشد با من باینجا میآید !
— خلیل پهلو به پهلو او بزانو افتاد و هر دو هم آواز شده میگفتند :

— مادرا ! مادرا عزیز ! دو فرزند خود را ببین !
— بیچاره ها ! کاش مادر عزیز باز میتوانست سر آنها را روی قلب خود بفشرد و با زبان محبت مادری بآنها بگوید :
— ای اطفال عزیزم و ای روحهای پاک و قلبهای

صافی! اولین پله نردبان عشق صبر و امید است ۰۰۰۱۱
* * *

عصر روز چهاردهم ماه ژوئن خلیل و روبرت وارد پاریس و ساعت ده در کار راه آهن شرق بدرشکه سوار شده بمحله بطلون حرکت کردند. درشکه در مقابل عمارت نمره ۴۵ استاد و روبرت با دوست خود وداع نموده پرسید:

— فردا چه موقع خدمت خواهیم رسید؟

— قبل از ظهر ۰۰۰ شاید تا آترمان اخباری برای شما

رسیده باشد ۰۰۰

— ولی اگر امشب اطلاعاتی برسد و قاصد سری کاغذی

بنام شما امشب بیاورد چه باید کرد؟

— ممکن است پیغام و مأموریت قاصد سری شفاهی

باشد ۰۰۰ بنابراین چون اکنون مجال داریم و برای شنیدن

سرزنشهای قاسم نیز فرصت بسیار است من بمنزل شما

میآیم و عجالتاً در حمل و نقل پرده های نقاشی بشما

کمک میکنم.

دو مسافر تازه وارد هنوز بطبقه سوم عمارت نرسیده

بودند که در بزرگ عمارت باز شده جوانی که زیر لب

تصنیف میخواند بسرعت از پله ها بالا آمد. روبرت از

پنجره او را شناخته برفیقهش گفت:

— علی ای حال امشب بی خبر نخواهیم بود و شاید پسر

کنت دوسوسن بدون اینکه خودش بداند یکی از قاصدهای

ما باشد!

— لوسین سرش را بلند کرده آنها را شناخت و با تعجب

گفت: آقایان امیدوارم مسافرت طولانی شما بخوشی

گذشته است. خوب بموقع رسیدید و لااقل قبل از رفتن

خانواده ما میشوند با شما وداع نماید ۰۰۰

لوسین و خلیل وارد اطاق روبرت شدند و استاد نقاش

در ضمن مکاتیبی که از پست رسیده و دربان در غیاب او از

سوراخ پنجره انداخته است بدقت تجسس نمود کاغذی را که

از طرف قاصد سری باشد نیافت و ناچار شروع بخواندن

نامه ها کرده ضمناً میگفت:

— این نامه از کاپلان شاعر و راجع بتقاضای وجه است..

عجب! این کاغذ دیگر هم از اوست و باز در باب تقاضای

وجه! ۰۰۰ پیداست که این بی انصاف در این چند روز که

مسافرت ما بطول انجامیده گرفتار شکایتش فقط از نرسیدن

پول است ۰۰۰ حقیقتاً نیز این روبرت نقاش فراموش کار

غریبی است! ۰۰۰

در ضمن این گفتار لوسین نزدیک خلیل نشست و

شاهزاده ساکت و متوجه روبرت بود. لوسین باو گفت:

— حضرت والا پدرم دیروز و امروز دو مرتبه بمنزل

شما آمده مترصد است اظهار دوستی و اخلاص مخصوص خود

را نسبت بحضرت والا قبل از حرکت تجدید نماید.

روبرت نتوانست تعجب خود را از این عبارت مخفی

دارد و غفلتاً بشاشت او بر طرف و محزون شد و سؤال کرد:

— مگر شما از پاریس میروید ۰۰۰۰ چه وقت حرکت

خواهید کرد؟ البته باین زودیهها نخواهید رفت!

— فردا خواهیم رفت. پدر و خواهرهایم وسائل

حرکت را کاملاً فراهم آورده و مرا نیز که امروز صبح از

فرستوا برای کمک آنها آمدهام نگذاشتند در حمل و نقل

اثاثیه با آنها شرکت نمایم و بالاتر از همه مارت با تشدد

مرا مرخص کرد و اظهار داشت که تو بجای کمک کردن

بیشتر اسباب زحمت میباشی ۰۰۰ باری منم که چند روزی

از پاریس دور شده بودم فرصت غنیمت شمرده بگردش

خیابانها پرداختم ۰۰۰ گذشته از اینها تغییر منزل و تخلیه

خانه مسکونی همیشه حزن آوراست و در این قبیل موارد

توجیح میدهم در خانه نباشم.

— فقط همین مسئله باعث حزن شما میشود ۰۰۰۰

— لوسین بدون اینکه استهزاء روبرت را ملتفت شود

جواب داد: بلی حتی از پدر و خواهرهایم پرسیدم مگر

میخواهید جلاء وطن نمائید ۰۰۰۰

— خلیل گفت: معهدا گویا خانواده شما تغییر مسکن

ورقتن به بیلاق خصوصاً نزدیک مادموازل کلوتید را حسن

استقبال کرده و بقول شما باین جلاء وطن راضی بوده اند؟

— اکنون نیز البته از این ترتیب بسیار رضامندی دارند

ولی هر چه باشد وقتی انسان از خانه مسکون خود میرود

متأثر میشود. بهمین جهت من نیز بگردش خیابانها رفتم

تا از گرد و غبار حمل و نقل اثاثیه در امان باشم و بعد از مدتی

اقامت دهات لااقل در شهر نفسی ب راحت بکشم. زیرا واقعاً

ترتیب زندگی دهات مخصوصاً فرستوا باندازه ای که تصور

میشود مطبوع و خوش نیست ۰۰۰

— مگر چه طور؟

— اولامسیو دوبلگارد شخصی است باوقار و متانت و

طوری مثل یخ سرد است که اسباب عجب میشود و حقیقتاً

من از او میترسم. همیشه اخمو و عبوس است و لبهایش هرگز

شکل خنده و تبسم را بخود ندیده و حال که میخواهد

بعضویت مجلس سنا انتخاب شود هزار درجه بسوء خلق خود

افزوده است.

فکاهی

سواد

باربری که بار سنگینی بردوش داشت نزد کاسب سرگذر رفت و گفت:
- حاج آقا این آدرس را برای من بخوانید.

کاسب جواب داد:

- من روزها نمیتوانم چیزی بخوانم.

- چرا؟

- چون در مدرسه شبانه (اکابر) درس خوانده‌ام!



بدون شرح



بدون شرح

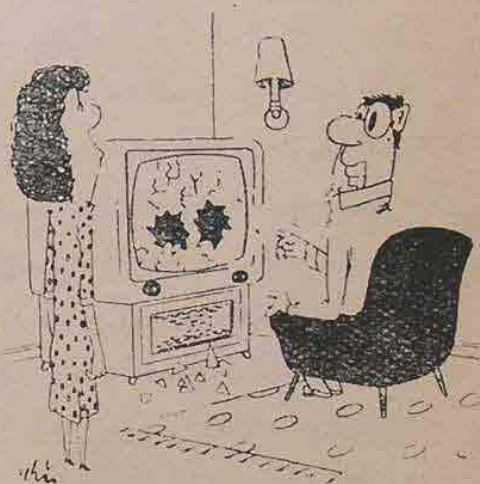
ترانه‌های محلی

الا دختر بگرم دورنارت
بسر کن نازنین جادر نمازت
تو گفتی ده شتر دارم جهیزه
خدا مرگت بده با این جهازت
خراسان



لعین

رزق را روزی رسان برمی دهد!



شوهر بزن -- بازم (سوفیا لورن)
در برنامه تلویزیون شرکت کرده!

اداره و چاپخانه اول خهابان فردوسی
اداره ۴/۵۷۶۰
هیئت تحریریه ۴/۴۴۶۰
چاپخانه ۴/۷۷۶۰
تعمیر و آوری عکاسی ۴/۵۶۶۲
مدیر ۴/۶۴۵۱



صاحب امتیاز
مدیر مسئول و سردبیر
علی اصغر امیرانی

سال شانزدهم

هر هفته دو شماره روزهای شنبه و سه شنبه منتشر میشود

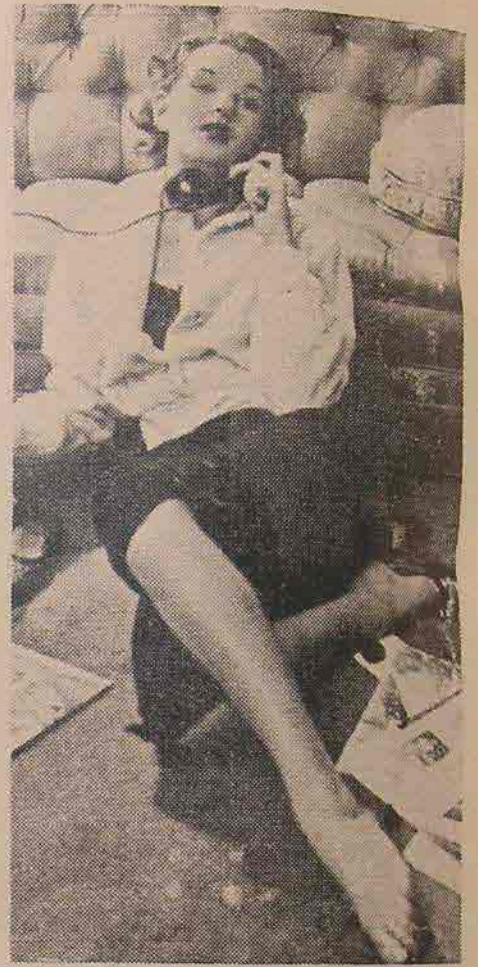
تک شماره در تمام کشور پنج ریال

شماره ۱۲۹ (مسلسل ۱۲۵۰) شنبه ۱۳ مرداد ماه ۱۳۳۵ مطابق ۲۶ ذیحجه ۱۳۷۵ و مطابق ۴ اوت ۱۹۵۶

بیتها هالیوود

(آن ماری) که

در عکس مقابل مشاهده میکنید با دوستان خود مشغول راز و نیاز است و زندگی پرزرق و برمی دارد در واقع چنین نیست - او در مدرسه هنرهای زیبا مشغول تحصیل بوده و دل نقاشان ریشدار را بطیش درمی آورد!



(ویومان مارنو) در رختخواب صبحانه صرف میکند در حالی که مستخدم میخواهد بدان آن آفائیکه در این وقت صبح میخواهند با (میس مارلو) صحبت کند کیست زیرا (میس مارلو) هنوز سیگار خود را نکشیده و خاویار میل نکرده است و نبایستی مزاحم او شد ولی زندگی واقعی (ویومان) خلاف آنست - او یک اطاق شرکت یکی از رفقایش اجاره کرده و کارهای منزل خود را از قبیل ظرف شوری و آشپزی و غیره با هم قسمت کرده اند - تنها آرزوی او اینست که روزی آن زندگی سینمایی جامه عمل بپوشد.

(دوما دیلنار) در ابرای (مترو -

پولتین) پهلوی پرنس اطریشی نشسته و لباسی فاخر بر تن دارد ولی او در حقیقت بایستی با موتورسیکلت خود در ساعت ۱۲ نیمه شب بمنزل دو اطاقی خود رفته ظرفهای نهار ظهر را که نشسته مانده تمیز کند او ایام فراغت را با پسر جوانی از همسایگان بسینما میرود.

فیلم جدید این ستاره

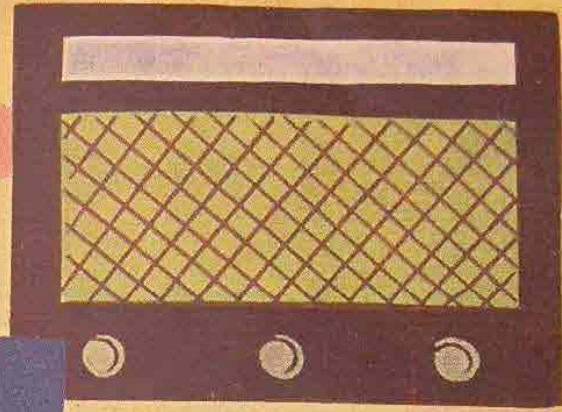
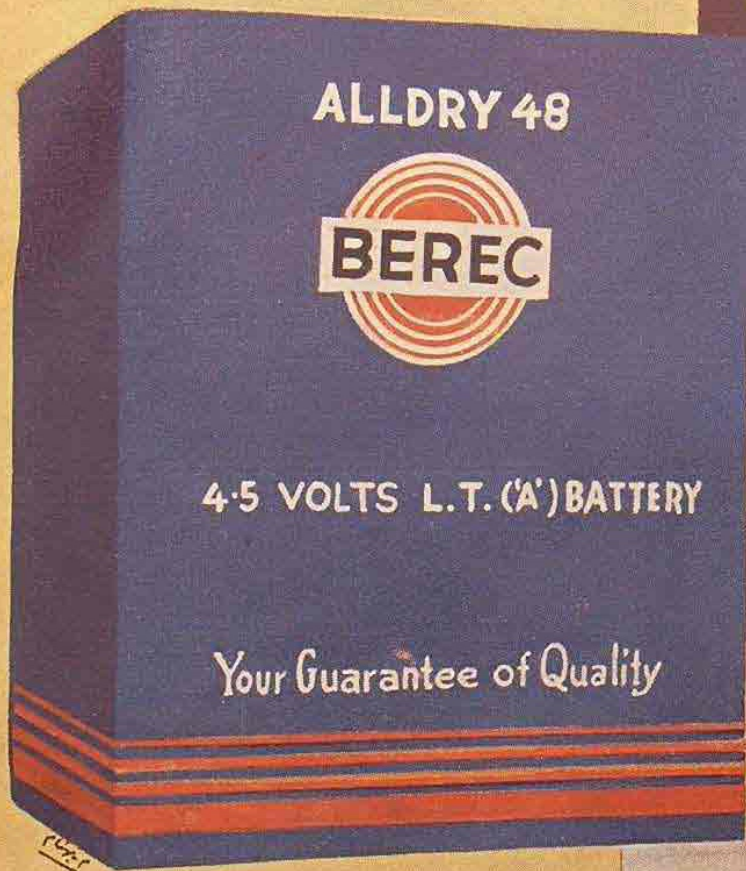


(دوریس کیشز) ستاره زیبای سوئدی

که فقط در تابستان امسال در سوئد در ۵ فیلم قرار داد بسته است که باید بازی کند یکی از فیلمهای او بنام (بهار جوانی) است که با شوهرش هلموت اشعی بازی میکند.



باطری برکت
صدای را دیو را قوی تر میکند



برای چراغ
قوة دستی
دوام باطری
برکت بیشتر
و نور آن
قوی تر
است

باطری برکت



برای رادیو و چراغ قوه دستی

« آگهی وگا »



دو جایزه یک میلیون ریالی (صد هزار تومانی)
ده جایزه دو صد و پنجاه هزار ریالی - صد جایزه بیست هزار
ریالی - هزار جایزه پنجاه هزار ریالی - و ده هزار جایزه
یک هزار ریالی - که جمعا از بیست میلیون ریال تجاوز میکند
در انتظار شماست. شماره جایزه را تا تعیین طرز توزیع
جوایز و اعلام قرعه کشی محفوظ نگاهداری نمایید.

بیست میلیون ریال
جایزه نقدی
بخت آزمایی ملی